

# اقتصاد سیاسی ضرورت جنگ‌افروزی در تمدن‌های ناسازگار و تعیین استراتژی مقابله در جهان اسلام

روح‌اله شهنازی\*

تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۷/۲۰

تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۸/۲۸

سیاست خارجی و نظامی آمریکا در سال‌های اخیر به نظر همراه با تضاد و تناقض است. از جهتی خود را ضد تروریسم نشان می‌دهد و از جهت دیگر براساس اسنادی کمک زیادی به تروریست‌هایی چون داعش و القاعده کرده است. بنابراین سؤال اساسی این پژوهش این است که محوریت روابط بین‌الملل آمریکا پس از جنگ سرد چیست؟ پاسخ به این سؤال و شناسایی تضاد رفتاری آمریکا حکایت از تئوری مبنایی و پشتوانه نظری آمریکا در خلق تروریسم و جنگ در جهان دارد. تئوری‌ای که براساس آن دیگر در رفتار آمریکا تناقض دیده نمی‌شود و رفتار به نظر همراه با دوگانگی آن، کاملاً واحد و در یک راستاست. در این مقاله به این تئوری عنوان «ضرورت جنگ‌افروزی در تمدن‌های ناسازگار» داده شده است.

این تئوری دو پایه دارد که شامل پایه اقتصادی، مجتمع‌های نظامی - صنعتی آمریکا و پایه سیاسی، تئوری برخورد تمدن‌های هانتینگتون است. از این رو، این مقاله ادعا می‌کند تئوری محرمانه اقتصادی و سیاسی فعالیت‌های آمریکا در حوزه روابط بین‌الملل، «خلق و حفظ دشمن مجازی و ایجاد جنگ دائمی در جهان اسلام است».

روش تحقیق مقاله تحلیل اسنادی و علی است. به عبارتی جهت ارائه تأیید‌هایی برای فرضیه ارائه شده از سه دسته شواهد استفاده شده است: اول شواهد مدون از راهبرد امنیت ملی آمریکا، دوم شواهد تجربی تحلیل میزان درگیری‌های تروریستی صورت گرفته در کشورهای خاورمیانه قبل و بعد از فروپاشی شوروی و مقایسه تغییرات آنها، سوم تحلیل ارتباط علی میان مخارج نظامی آمریکا و مخارج نظامی کشورهای خاورمیانه و همچنین تحلیل علی میان مخارج نظامی کشورهای خاورمیانه و درگیری‌های داخلی در این کشورها. نتیجه هر سه دسته شواهد مؤید نظریه مطرح شده در مقاله است.

**کلیدواژه‌ها: اقتصاد سیاسی، مجتمع‌های نظامی - صنعتی، نظریه برخورد تمدن‌ها؛ آمریکا؛ جهان اسلام**

\* استادیار دانشکده اقتصاد، مدیریت و علوم اجتماعی بخش اقتصاد، دانشگاه شیراز؛

## مقدمه

دو عامل به عنوان عوامل حرکت دهنده سیاست خارجی آمریکا نقش اساسی دارد. عامل اول اقتصاد سیاسی مجتمع‌های نظامی - صنعتی این کشور و عامل دوم تئوری برخورد تمدن‌های هانتینگتون است. تولیدات مجتمع‌های نظامی - صنعتی شامل توپ و تانک و هواپیما همانند هر کالای صنعتی دیگر برای دستیابی به تولید پایدار نیازمند مصرف پایدار است. مصرف پایدار ابزار جنگی به معنای دائمی شدن جنگ است. تفاوت مبنایی ساختار تمدنی اقتصاد آمریکا با تمدن‌های قبلی در همین است که در امپراتوری آمریکا ارتباط جنگ و اسلحه معکوس شده است. اگر در امپراتوری‌های قبلی نیازهای جنگ تعیین‌کننده کیفیت و کمیت اسلحه بود، در آمریکای کنونی حفظ بازار و منافع اسلحه‌سازها تعیین‌کننده نیاز به جنگ است.

مجتمع‌های نظامی - صنعتی جهت ایجاد تقاضای پایدار برای ابزارهای نظامی ساخته شده خود، یا دست به جنگ‌افروزی می‌زنند یا در هر نقطه جهان حادثه کوچکی رخ دهد که مطابق منافع این مجموعه نباشد، آن را به عنوان تهدیدی برای امنیت آمریکا محسوب کرده و از آن فرصتی برای فروش اسلحه ایجاد می‌کنند. در شرایطی که جنگی به‌طور طبیعی اتفاق نیافتد، انتظارات عوامل در خصوص احتمال بروز جنگ کاهش یابد، تقاضا برای تولیدات مجتمع‌های نظامی - صنعتی کاهش می‌یابد. از این رو ایجاد بستر بروز جنگ در جهان، اولین استراتژی علمی بازاریابی این مجتمع‌ها باید باشد. نتیجه این استراتژی البته با بازاریابی برای سایر کالاها تفاوت‌هایی خواهد داشت و آن کشتار و مجروحیت بیشتر به جای رفاه بالاتر است. انتخاب اینکه تقاضای فروش در کجا باشد نیز باید توجه شود، قطعاً بهترین انتخاب کشورهایی هستند که به لحاظ سیاسی و ایدئولوژیکی یا ... با آمریکا دچار مشکل باشند.

بنابراین انتخاب کشورها یا مناطق ایجاد تقاضا، برای محصولات مجتمع‌های نظامی - صنعتی دارای اهمیت اساسی در همه جوانب سیاسی، فرهنگی و اجتماعی است. در این خصوص آمریکا برای انتخاب بهترین مناطق از تئوری‌های سیاسی موجود غربی در خصوص سیاست خارجی و دشمنان جهانی آمریکا بهره می‌گیرد. بهترین تئوری در این خصوص تئوری برخورد تمدن‌های هانتینگتون است. براساس این تئوری برخورد تمدن‌های غرب با اتحاد تمدن‌های اسلامی و کنفوسیوسی حتمی است. بنابراین با لحاظ این تئوری بهترین مناطق برای جنگ‌افروزی جهت فروش اسلحه و هم‌زمان بهره‌برداری سیاسی برای تضعیف دشمنان

آمریکا، منطقه تمدن اسلامی و تمدن کنفوسیوسی است. البته با توجه به بحث هانتینگتون منطقه تمدن اسلامی در اولویت اول قرار دارد.

این مقاله با هدف بررسی مبانی اقتصاد سیاسی و نقش مجتمع‌های نظامی - صنعتی آمریکا در تعیین محوریت سیاست خارجی آمریکا ارائه می‌شود. ابتدا پایه اقتصادی تئوری تحلیل می‌شود از این رو به مبانی، ماهیت و سابقه مجتمع‌های نظامی - صنعتی می‌پردازد و اهمیت آن را در اقتصاد آمریکا تعیین می‌کند. سپس مبانی سیاسی و نظریه‌های محوری‌ای که بعد از فروپاشی شوروی محوریت مبنای سیاست خارجی آمریکا را تعیین کردند مورد بحث قرار می‌دهد. در نهایت نتیجه و جمع‌بندی تئوری اصلی این مقاله ارائه شده و شواهد مرتبط با آن و پیشنهادهای مقابله ارائه می‌شود.

### ۱. مجتمع‌های نظامی - صنعتی و اهمیت آنها در اقتصاد آمریکا

به دلیل پیچیدگی و نامحسوس بودن مجتمع‌های نظامی - صنعتی تعریف دقیق از آنها مشکل است. آنچه مسلم است این مجتمع‌ها گروه فشاری با نفع مشترک اقتصادی با هدف و تفکر نظامی شامل مجموعه‌ای روابط بین عناصر دولت و بازار هستند که منافع عمومی را در جهت نفع خود تحت تأثیر قرار می‌دهند. از طرفی زیرساخت تفکری این مجموعه تفکر نظامی‌گری است. قابل ذکر است که مجتمع‌های نظامی - صنعتی بیانگر یک نوع رفتار، عملکرد و روابطی است که در ساخت سیاسی - اقتصادی برخی جوامع توسعه یافته صنعتی بین مجموعه‌ای از تولیدکنندگان اسلحه، الیگارش‌های مسلط مالی جامعه، رسانه‌ها، روزنامه‌نگاران و روشنفکران از یک سو با بخش‌هایی از درون حاکمیت چون نظامیان و سیاست‌مداران از دیگر سو شکل می‌گیرد (سلیمی‌بنی، ۱۳۹۲: ۱۵۹). آنچه مسلم است، این روابط در نهایت به تولید اسلحه می‌انجامد.

مبانی اصلی در شکل‌گیری مجتمع‌های نظامی - صنعتی، وجود ترس امنیتی و باور به چالش‌های امنیتی پیرامونی بوده است. بر این اساس گفته می‌شود، در شکل‌گیری این مجتمع‌ها الزاماً در ابتدا اهداف نامشروع و منفی نبوده بلکه آنها به‌طور طبیعی در پاسخ به دفاع از حیات کشور ایجاد می‌شوند. البته در تداوم چرخه این مجتمع‌ها منافع اقتصادی گروهی از افراد کشور بر منافع اکثریت مردم ارجحیت داده می‌شود. در نتیجه عملکرد منفی مجتمع‌ها نیازهای جعلی جایگزین نیازهای واقعی نظامی می‌شود تا ضرورت فعالیت مجتمع‌ها در کسب منافع اقتصادی در شرایط غیرجنگی نیز توجیه شود (بوتول، ۱۳۷۴: ۳۵).

مجتمع‌های نظامی - صنعتی برای قانع کردن افکار عمومی جامعه بودجه‌های نظامی را به مواردی چون دفاع ملی، توسعه تکنولوژی و ثبات اقتصادی مرتبط می‌کنند (گری، ۱۳۷۹: ۱۳۵). پس از اقتناع افکار عمومی در آمریکا، میلیاردها دلار بودجه دفاعی در کنگره تصویب می‌شود. نمایندگان موافق پروژه به‌عنوان پاداش و جوهری جهت مبارزات انتخاباتی مجدد پاداش می‌گیرند. بعد از تصویب بودجه، میلیاردها دلار به وزارت دفاع و از آنجا به کارخانه‌های نظامی، شرکت‌های تسلیحاتی، پایگاه‌های نظامی و مؤسسات تحقیقاتی سرازیر می‌شود (همان: ۲). آلین آنتون معاون اسبق وزارت دفاع آمریکا، در این رابطه معتقد است برای تنظیم نیازمندی‌های نظامی در سطح استراتژیک چیزی به نام نیازهای واقعی همراه با هزینه‌ها و مخاطرات گوناگون بر چرخه طراحی استراتژیک تحمیل می‌شوند (پیترز، ۱۳۷۸: ۲۵۱). همین‌طور هانتینگتون معتقد است که نیروهای نظامی آمریکا تمایل دارند با قرار دادن کنگره و دولت در برابر هم، برای سازمان خود امتیازاتی کسب کنند (همان: ۱۰۴).

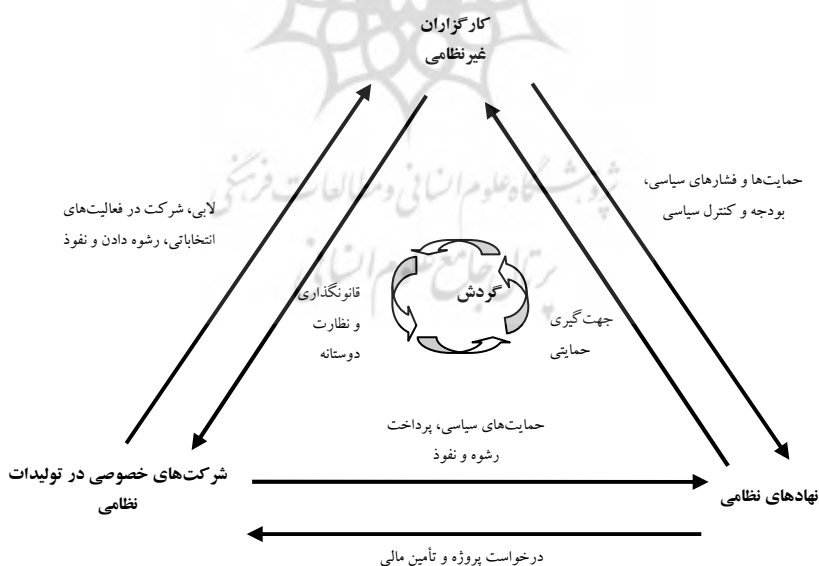
گفتنی است صاحبان صنایع بزرگ تسلیحاتی، در بخش‌های خصوصی، برای بقا و ادامه حیات خود به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر، باید همواره به فکر کسب سود و ارزش افزوده باشند تا با انباشت، سرمایه، بتوانند به بازتولید سرمایه ادامه دهند. اساساً ذات سرمایه‌داری با ایجاد ارزش افزوده و انباشت سرمایه معنا پیدا می‌کند و می‌تواند به رشد و گسترش خود در ساختارهای مختلف ملی و بین‌المللی ادامه دهد. بنابراین گسترش سرمایه‌داری جزء ذات جدایی‌ناپذیر آن محسوب شده و در نتیجه منجر به استمرار تولید می‌شود. تولید به‌عنوان عمده‌ترین بنیان سیستم سرمایه‌داری، در هیچ شرایطی برای سیستم نمی‌تواند متوقف شود. پس منطق سرمایه‌داری حکم به تولید می‌کند. شرکت‌های بزرگ صنایع تسلیحاتی نیز به‌عنوان جزئی از سیستم سرمایه‌داری در فرایند تولیدی خود، از این قاعده مستثنا نیستند (محمدنیا، ۱۳۸۲: ۲۱).

### ۱-۱. ساختار مجتمع‌های نظامی - صنعتی در آمریکا

سنت ضدنظامی‌گری در آمریکا تا جنگ جهانی دوم ادامه داشت؛ ولی به‌دلیل حاکم شدن اندیشه نظامی‌گری بر روابط سیاسی و اداری و اهمیت یافتن مجتمع‌های نظامی - صنعتی در ساختار اقتصادی، بخش نظامی آمریکا تبدیل به یک امپراتوری قائم به ذات شده است. ساختار تصمیم‌گیری در بطن و متن مجتمع نظامی - صنعتی در آمریکا با محوریت پنتاگون به مثلث

فولادین معروف بوده که در شکل ۱ نشان داده شده است. مثلثی که در یک ضلع آن کارگزاران غیرنظامی (شامل دفتر ریاست جمهوری، شورای امنیت ملی، کمیته‌های نیروهای مسلح در دو مجلس سنا و شورا و کارگزاران اطلاعاتی نظیر CIA) سیاست‌های نظامی آمریکا را مشخص می‌کنند. ضلع دوم مثلث نهادهای نظامی آمریکا شامل رؤسای ستاد مشترک ارتش، ژنرال‌های عالی‌رتبه نیروهای هوایی، زمینی و دریایی و تفنگ‌داران دریایی؛ سرفرماندهان منطقه‌ای و نظامیان سابق از جمله لژیون آمریکا و شرکت کنندگان سابق در جنگ‌های برون‌مرزی به‌عنوان پشتیبان ضلع دوم می‌باشند. در ضلع سوم و پایه‌ای این مثلث نیز هزاران شرکت خصوصی قرار دارند که سودهای زیادی با پیمانکاری با وزارت دفاع آمریکا دارند. در اطراف این مثلث نیز شبکه وسیعی از نهادها و تشکیلاتی وجود دارد که بودجه‌هایشان را از وزارت دفاع یا بخش خصوصی تأمین کرده و در کار پژوهش، مشاوره و یا فعال کردن لابی‌های سیاسی یا گروه‌های فشارند (حسین‌زاده، ۱۳۸۹).

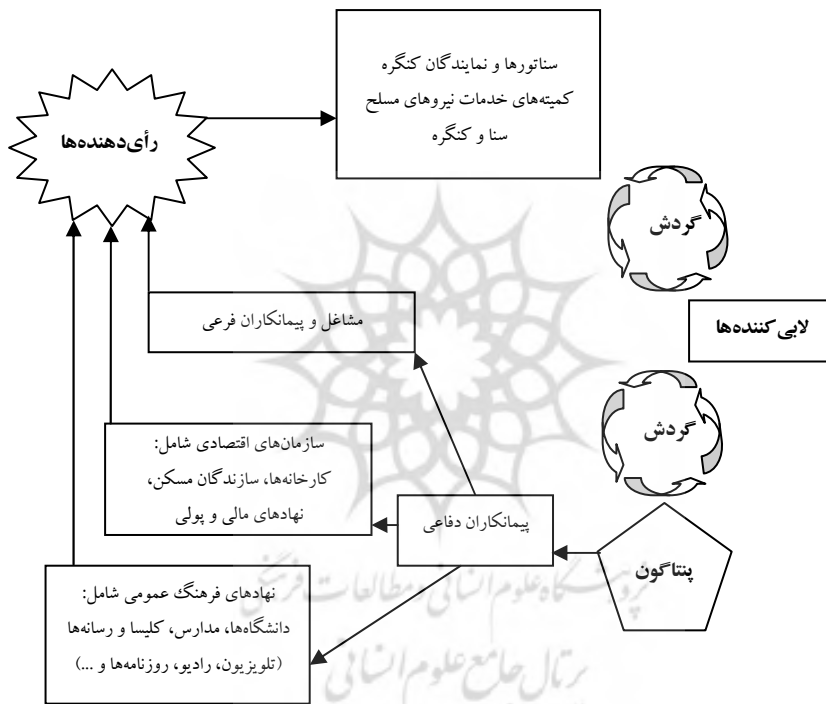
شکل ۱. مثلث فولادین مجتمع نظامی - صنعتی آمریکا



با دید دقیق‌تر مشخص می‌شود این مثلث فولادین تمامی عوامل اقتصادی، اجتماعی کشور را درگیر خود کرده و ارتباطی مشابه آنچه در شکل ۲ مشخص شده در جامعه آمریکا

به وجود آمده است. در این چارچوب پیمانکاران دفاعی با توجه به جایگاه اقتصادی برتر خود از مسیر پیمانکاران فرعی و مشاغل مرتبط، سازمان‌های اقتصادی موجود و نهادهای فرهنگ عمومی تأثیر زیادی بر انتخاب رأی‌دهندگان و از این طریق بر نمایندگان منتخب مردم و رئیس‌جمهور دارند.

شکل ۲. مکانیسم تأثیر مجتمع نظامی - صنعتی آمریکا بر نمایندگان مردم



## ۱-۲. پیشینه مجتمع‌های نظامی - صنعتی

اولین بار در سال ۱۹۴۱ روزولت<sup>۱</sup> رئیس‌جمهور آمریکا به وجود پیوند میان نظامیان و صاحبان صنایع نظامی اشاره کرد، اگرچه اصطلاح مجتمع‌های نظامی - صنعتی به کار نبرد (Dallek, 1995)، میلز<sup>۲</sup> پانزده سال بعد به بررسی دقیق رابطه میان سازمان‌های اجرایی و سیاسی با صاحبان صنایع بزرگ و تجزیه و تحلیل آثار این روابط بر ذهنیت و تفکر نظامی‌گری روی اقتصاد و

1. Roosevelt  
2. Mills

جامعه آمریکا و همچنین نقش نخبگان و برگزیدگان قدرتمند بر آن پرداخت. وی همچنین به این نتیجه رسید که اندکی از افراد جامعه تحت عنوان گروه نخبگان سرنوشت کل آمریکا را در دست دارند که همکاری این نخبگان دستگاه نظامی - اقتصادی با هم، نظام سیاسی آمریکا را تهدید به نابودی می‌کند (ازغندی و روشندل، ۱۳۸۲: ۱۱۷). از نظر میلز تشدید روابط خصوصی میان نظامیان و گروه‌های قدرتمند و ذی‌نفوذ اقتصادی، تنها به معنی تسریع قراردادهای سودآور نیست، بلکه این روابط ساختارهای جامعه سرمایه‌داری آمریکا را روشن می‌سازد. بر این اساس نظام سرمایه‌داری معاصر آمریکا به سوی یک اقتصاد جنگی رفته است (Mills, 1982: 238).

آیزنهاور<sup>۱</sup> در سال ۱۹۶۱ در سخنرانی تودיעی خود به پیوند میان نظامیان و صاحبان صنایع نظامی به عنوان مسائل و مشکلات دوره ریاست جمهوری خود اشاره کرده و خطرهای احتمالی این پیوند را گوشزد کرده و خطاب به مردم آمریکا در خصوص خطر نفوذ بیش از حد مجتمع‌های نظامی - صنعتی هشدار داد (شولزینگر، ۱۳۷۹: ۴۱۰). طی جنگ ویتنام، مباحث مربوط به مجتمع نظامی - صنعتی در میان افرادی چون رابرت مرتون،<sup>۲</sup> سیمون ملمان،<sup>۳</sup> ریچارد بارنت<sup>۴</sup> و هریت شیلر<sup>۵</sup> افزایش یافت. از نظر این اندیشمندان در آمریکا به دلیل نفوذ فرماندهان نظامی در سازمان‌های دولتی، عمدتاً اقدامات و تصمیمات سیاسی و اقتصادی با معیارهای نظامی‌سنجیده می‌شود به طوری که نظامیان به مقامات بالایی در جامعه دست می‌بندد و از این رو سیاست خارجی در جهت کسب منافع انحصارات مجتمع‌های نظامی - صنعتی تعیین می‌شود (ازغندی و روشندل، ۱۳۸۲: ۱۱۸).

نظریه مجتمع‌های نظامی - صنعتی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ از مرزهای ایالات متحده فراتر رفته و مراکز علمی و آموزشی اروپا را نیز دربرگرفت. بیشترین علاقه را پژوهشگران آلمانی به تحقیق در این باره داشتند از جمله نظریه پردازان آلمانی می‌توان به فریتز ویلمار<sup>۶</sup> اشاره کرد (Vilmar, 1973). چهل سال پس از هشدار آیزنهاور، سیطره مجتمع نظامی - صنعتی بر سیاست‌های آمریکا در عملکرد جورج بوش به صراحت متجلی شد. پیوندهای بوش با مجتمع نظامی - صنعتی به حدی بود که حتی در تبلیغات انتخاباتی او نیز مطرح بود. بوش در سخنرانی انتخاباتی ۲۳ سپتامبر ۱۹۹۹ محورهای برنامه نظامی خود را به شرح زیر اعلام کرد: احیای اعتماد متقابل میان رئیس‌جمهور و

---

1. Eisenhower  
2. Robert Merton  
3. Simon Meloman  
4. Richard Barnett  
5. Herit Schiller  
6. Fritz Vilmar

نظامیان، دفاع از مردم آمریکا در برابر تهدیدهای تسلیحاتی و تروریستی، و بنیانگذاری صنایع نظامی آمریکا در قرن جدید (Bush, 1999). بوش برای تحقق این اهداف افرادی از جمله دونالد رامسفلد<sup>۱</sup>، جیمز روشه<sup>۲</sup>، گوردون انگلند<sup>۳</sup> و دیک چنی<sup>۴</sup> را به عضویت دولت خود درآورد که عمیق‌ترین پیوندها را با مافیای تسلیحاتی، شیمیایی و نفتی ایالات متحده داشتند (Hartung, 2003).

### ۳-۱. بودجه مجتمع‌های نظامی - صنعتی آمریکا

براساس اطلاعات بودجه سال ۲۰۱۴ آمریکا<sup>۵</sup>، بودجه دفاعی این کشور حدود ۶۸۰ میلیارد دلار تعیین شده است. با توجه به اطلاعات بانک جهانی<sup>۶</sup> این مقدار بیش از مجموع تولید ناخالص داخلی ۸۴ کشور دنیا است. از طرفی تنها ۲۰ کشور جهان کل تولید ناخالص داخلی‌شان بیش از بودجه نظامی آمریکا دارند. همچنین هزینه‌های دفاعی آمریکا حدود ۴۷ درصد کل هزینه‌های دفاعی انجام شده در جهان است. آمریکا براساس گزارش صادرات تسلیحاتی کنگره آمریکا (۲۰۰۶) با در اختیار داشتن ۴۰ درصد بازار فروش تسلیحات و تجهیزات نظامی در میان کشورهای صادرکننده، در مقام اول است و کشورهای روسیه، فرانسه، آلمان، انگلستان، چین و ایتالیا به ترتیب در رده‌های بعدی قرار دارند.

طی سال‌های ۱۹۷۶ تا ۲۰۱۴ به‌طور متوسط حدود ۲۰ درصد کل بودجه دولت آمریکا به بودجه دفاعی این کشور اختصاص یافته است. این سهم در برخی سال‌های دهه هشتاد نزدیک به ۳۰ درصد بوده است. اطلاعات نشان می‌دهد در دوره مورد بررسی سهم هر آمریکایی از هزینه‌های دفاعی طی ۴۰ سال بررسی شده به‌طور دائم افزایشی بوده است؛ یعنی به‌طور متوسط هر آمریکایی در سال ۲۰۱۴ حدود ۲۰۰۰ دلار هزینه دفاعی انجام داده است. این سهم نسبت به سال ۱۹۷۶ بیش از ۴ برابر شده است.

البته بودجه اعلام شده از طرف دولت به‌عنوان بودجه دفاعی نمی‌تواند به‌طور دقیق بیانگر بودجه واقعی صرف شده در امور نظامی آمریکا باشد؛ زیرا اگرچه در دید اول به نظر می‌رسد

1. Donald Rumsfeld

2. James Roche

3. Gordon England

4. Dick Cheney

5. Budget Authority by Function and Subfunction: 1976–2019. <http://www.gpo.gov/fdsys/search/pagedetails.action?granuleId=BUDGET-2015-TAB-5-1&packageId=BUDGET-2015-TAB&fromBrowse=true>

6. <http://data.worldbank.org/data-catalog/world-development-indicators>



که روش مستقیم و مشخصی برای اندازه‌گیری مخارج نظامی یعنی هزینه‌های نگهداری و اداره تأسیسات نظامی در صلح و جنگ وجود دارد، اما در عمل، اطلاعات مخارج نظامی به لحاظ مفهومی و ادراکی با مسائل متعددی روبه‌روست. همچنین این اطلاعات از لحاظ کیفیت و در دسترس بودن از ویژگی‌های متفاوتی برخوردار است.

جدول ۱. اقلام مربوط به مخارج نظامی در تعاریف سازمان‌های مختلف

اقلام منعکس شده در تعاریف			اقلام مربوط به مخارج نظامی
سازمان ملل	صندوق بین‌المللی پول	ناتو	
*	*	*	پرداختی به سربازان و افسران
*	*	*	حقوق تکنیسین‌ها و کارمندان اداری نیروهای نظامی یا وابسته به سازمان نظامی
*	*	*	خدمات پزشکی، مزایای مالیاتی، مزایای اجتماعی به افراد فوق (شامل بستگان)
*	-	*	حقوق بازنشستگی
-	*	*	مدارس، بیمارستان‌های نظامی و نظایر آنها
*	*	*	مخارج جاری برای تدارک اسلحه (شامل واردات اسلحه)
*	*	*	ساختمان‌های زیربنایی و مسکونی نظامی و نظایر آنها
*	*	*	عملیات و نگهداری
*	*	*	تدارک سایر کالاها
*	*	*	تحقیق و توسعه نظامی
-	-	* <sup>۲</sup>	ذخیره کالاهای استراتژیک
-	*	* <sup>۲</sup>	نگهداری و حفاظت سلاح‌ها، خطوط تولید و ...
-	-	*	پرداخت یارانه به تولید سلاح و صنایع تبدیلی
*	*	*	کمک نظامی به سایر کشورها
-	*	*	پرداخت حق عضویت به سازمان‌های بین‌المللی (اتحادیه‌های نظامی، نیروهای حافظ صلح سازمان ملل و نظایر آنها)
*	*	-	دفاع غیرنظامی
-	-	-	مخارج جنگ‌ها
-	-	-	کمک به سربازان قدیمی
-	-	-	پرداخت بدهی‌های جنگی گذشته

اقلام منعکس شده در تعاریف			اقلام مربوط به مخارج نظامی
سازمان ملل	صندوق بین‌المللی پول	ناتو	
*	*	*	شبه نظامی و ژاندارمری
*	*	*	مخارج مربوط به دیگر نیروها
-	-	*	گارد مرزی و گمرکی
-	-	*	پلیس
-	-	*	کمک‌های بشردوستانه و کمک به خسارت‌دیدگان بلایای طبیعی
-	*	*	قابل پرداخت به سایر حساب‌ها
-	*	*	نیروهای حافظ صلح سازمان ملل
-	*	*	تعهدات آینده تدارکات اعتباری

۱. علانم استفاده شده در جدول عبارت‌اند از:

\* : جزء مخارج نظامی لحاظ می‌شود.

- : جزء مخارج نظامی لحاظ نمی‌شود.

۲. در صورتی که مدیریت و تأمین مالی آن برعهده سازمان نظامی باشد.

۳. اگر به منظور عملیات نظامی تربیت، تجهیز شده و در دسترس باشند.

Source: Brzoska, 1995.

از طرفی یکی از ویژگی‌های اطلاعات مربوط به مخارج نظامی این است که میزان و ترکیب آن در بیشتر موارد حتی در کشورهای دارای نظام باز سیاسی و پارلمانی محرمانه تلقی می‌شود و بخش‌های عمده‌ای از اطلاعات بودجه نظامی که به آن بودجه سیاه اطلاق می‌شود، جهت بررسی دقیق افکار عمومی آزاد نیست (Brzoska, 1995). اصولاً دولت‌ها مخارج نظامی را مطابق با اهداف خود تعریف می‌کنند. گاهی این نوع آزادی در تعریف مفاهیم برای اغفال دیگران یا در جهت عمل به سنت خاصی که از گذشته به جای مانده مورد استفاده قرار می‌گیرد. در جدول ۱ اقلام مربوط به مخارج نظامی براساس سه دسته‌بندی سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، صندوق بین‌المللی پول و سازمان ملل مشخص شده است.

در جدول مشخص است که برخی مواردی که به‌عنوان اقلام مخارج نظامی در یک تعریف می‌آید در دیگری لحاظ نمی‌شود. یک روش مطلوب شناسایی دقیق مخارج نظامی این است که بتوان مخارج را براساس تعلق آن به عملکردهای نظامی شناسایی کرد. در صورتی که در بیشتر موارد بودجه‌ها براساس واحدهای اداری طبقه‌بندی می‌شوند که ممکن است با هدف‌های عملکردی بودجه مطابقت نداشته باشند. برای مثال بودجه نیروهای شبه‌نظامی با

عنوان وزارت کشور، بودجه کمک‌های نظامی خارجی با عنوان وزارت خارجه و بودجه صنایع دفاعی با عنوان بودجه وزارت صنعت لحاظ می‌شوند.

با لحاظ موارد بیان شده باید توجه کرد، اگرچه بودجه رسمی نظامی آمریکا با توجه به اطلاعات بیان شده سهم زیادی از کل بودجه دولت را جذب می‌کند؛ اما واقعیت این است که سهم بودجه دفاعی خیلی بیشتر از این مقدار است. براساس محاسبات رابرت هیگز<sup>۱</sup> (۲۰۰۴) از مؤسسه ایندپندنت در سال ۲۰۰۴ که بودجه رسمی وزارت دفاع ۴۰۱ میلیارد دلار بود، بودجه واقعی دفاعی آمریکا حدود ۷۵۴ میلیارد دلار بوده است یعنی حدود ۸۸ درصد بیشتر از آنچه رسماً اعلام شده است. دلیل این کمتر جلوه دادن بودجه دفاعی براساس تحقیق هیگز این است که در بودجه رسمی اعلام شده موارد زیر لحاظ نشده است: گارد ساحلی و وزارت امنیت ملی، تحقیق و توسعه درباره جنگ‌افزارهای هسته‌ای، آزمایش و ذخیره‌سازی مندرج در بودجه انرژی، برنامه‌های مربوط به نظامیان سابق و از جنگ برگشتگان که در بودجه اداره امور از جنگ برگشتگان لحاظ شده است، بخش اعظمی از پرداختی به بازنشستگان نظامی مندرج در بودجه خزانه‌داری، کمک‌های نظامی برون‌مرزی به صورت کمک تسلیحاتی به متحدان که در بودجه وزارت امور خارجه لحاظ شده، مالیات‌های مربوط به فروش مستغلات در پایگاه‌های نظامی که در بودجه دولت‌های محلی لحاظ شده است و هزینه‌های پنهان مربوط به خواربار، مسکن و فوق‌العاده جنگی معاف از مالیات. با لحاظ این موارد براساس نظر هیگز برای محاسبه سردستی هزینه‌های آتی مندرج در بودجه دفاعی باید بودجه پنتاگون را ضرب در دو کرد (Higgs, 2004). به جز اینها، با توجه به شرایط ویژه باید هر سال هزینه‌های ۳۰۰ میلیارد دلاری جنگ‌های افغانستان و عراق را به هزینه‌های نظامی آن اضافه کرد (Bell and et al., 2004) که البته این هزینه‌ها در محاسبه هیگز وارد نشده است.

با لحاظ ضریب افزایشی ۸۸ درصد بودجه دفاعی براساس تحقیق هیگز در بودجه پنتاگون طی سال‌های ۱۹۷۶ تا ۲۰۱۴ سهم بودجه دفاعی از کل بودجه دولت آمریکا با لحاظ محاسبات هیگز به طور متوسط حدود ۴۰ درصد است؛ یعنی مقداری بیش از مجموع بودجه بهداشت و درمان، علوم، فضا و تکنولوژی، انرژی، توسعه منطقه‌ای و منابع طبیعی. همچنین سرانه هزینه دفاعی آمریکا در سال‌های ۱۹۷۶ تا ۲۰۱۴ با لحاظ محاسبات هیگز مشخص شده است. اطلاعات نشان می‌دهد هزینه‌های دفاعی طی ۴۰ سال بررسی شده به‌طور دائمی افزایشی بوده است و

به طور متوسط هر آمریکایی در سال ۲۰۱۴ حدود ۴۰۰۰ دلار هزینه دفاعی انجام داده است.

#### ۴-۱. اثر مخارج نظامی بر رشد اقتصادی آمریکا

مجتمع‌های نظامی - صنعتی آمریکا بخش مهمی از اقتصاد این کشور را تشکیل می‌دهند و اثرات متعددی بر رشد اقتصادی آمریکا دارند. برآون (وزیر دفاع آمریکا) در سال ۱۹۸۰ در سنای بیان می‌کند «پژوهش‌های ما نشان می‌دهد که در درازمدت، مخارج نظامی برای اقتصاد غیرنظامی سودمند است، زیرا بیشتر هزینه‌های افزوده موجب تشویق تولید داخلی در بخش‌هایی می‌شود که بیشترین سرمایه و فناوری را لازم دارند» (DeGrasse, 1983). رندالری<sup>۱</sup> از مؤسسه اقتصادی لوی می‌نویسد: «اوج‌گیری هزینه‌های دولت از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳ برای امور دفاعی، کمک بسیار زیادی برای بالا بردن تقاضا در اقتصاد ایجاد کرد. براساس محاسبات هزینه‌های دفاعی ۲۷ درصد رشد اقتصادی تا نیمه سال ۲۰۰۳ را تشکیل می‌دهد» (Wray, 2004).

به طور کلی هزینه‌های نظامی از چهار کانال اثرات تقاضا، بهبود تراز تجاری، اثرات عرضه و اثرات امنیت می‌تواند بر رشد اقتصادی اثرگذار باشد. افزایش مخارج نظامی با تحریک طرف تقاضای اقتصاد با لحاظ ضریب تکاثر کینزی سبب افزایش تولید و میزان بهره‌برداری از ظرفیت‌های اقتصادی می‌شود. درعین حال از طریق اثر جایگزینی این مخارج با مخارج غیرنظامی دولت (مانند مخارج آموزشی و بهداشتی)، افزایش مالیات‌ها و بدهی‌های خارجی و گسترش حجم پول، سبب کاهش رشد اقتصادی خواهد شد (Yildirim, Ocal and Keskin, 2011: 811).

درخصوص تراز پرداخت‌ها، اگر هزینه‌های نظامی صرف تولید تجهیزات نظامی برای صادرات شود می‌تواند ارزآوری داشته و تراز تجاری را بهبود دهد. اما اگر این مخارج صرف واردات تجهیزات نظامی شود از راه تأثیر منفی بر تراز تجاری می‌تواند اثر منفی بر رشد اقتصادی داشته باشد (Myo, 2013: 19). در آمریکا تراز تجاری تجهیزات نظامی همواره مثبت بوده و ارزآوری زیادی به همراه داشته است.

فقط در سال ۲۰۱۱ میزان فروش تجهیزات نظامی آمریکا نسبت به سال پیش از آن، ۳ برابر شد. در این سال صادرات تسلیحات آمریکا ۶۶ میلیارد دلار است. رقمی که بیش از سه‌چهارم کل فروش تسلیحات نظامی در جهان (یعنی ۸۵ میلیارد دلار) را شامل می‌شود.

1. Randall Wray

متحدان منطقه‌ای آمریکا نیز خریداران اصلی این سلاح‌ها هستند به طوری که عربستان در سال ۲۰۱۱ بیش از ۳۳ میلیارد دلار تجهیزات نظامی از واشنگتن خریداری کرد. ارزش قراردادهای نظامی آمریکا با کشورهای واقع در حوزه خلیج فارس در چهار سال اخیر بیش از ۱۲۰ میلیارد دلار برآورد شده است. سهم امارات متحده عربی از قراردادهای مزبور، ارزشی بیش از ۳۵ میلیارد دلار دارد. بحرین، کویت و عمان نیز چندین میلیارد دلار از این تجهیزات را به خود اختصاص داده‌اند.<sup>۱</sup> البته مقادیر رسمی اعلام شده از سوی دولت آمریکا کمتر از این مبلغ است. ولی براساس جمع ارزش قراردادهای می‌توان به این رقم رسید.

در خصوص عرضه، هزینه‌های نظامی با افزایش به کارگیری عوامل تولید مانند سرمایه و کار و تکنولوژی، می‌تواند تولید بالقوه را افزایش داده و سبب رشد اقتصادی شود. البته ممکن است از طریق تغییر موجودی سرمایه در بخش‌های دیگر به دلیل اثرات جایگزینی مخارج نظامی به جای مخارج سرمایه‌گذاری بخش خصوصی رشد اقتصادی را کاهش دهد (Dunne, Smith and Willenbockel, 2005: 452). البته براساس مطالعه حسین زاده (۱۳۸۹) اثر جایگزینی میان مخارج نظامی و سرمایه‌گذاری خصوصی در آمریکا ایجاد نشده است و مخارج نظامی دولت آمریکا به دلیل انتقال به بخش خصوصی تولیدکننده تسلیحات نظامی همواره مکمل سرمایه‌گذاری در بخش خصوصی بوده است. هزینه‌های نظامی با ایجاد امنیت نیز می‌تواند بر رشد اقتصادی اثرگذار باشد. وجود ناامنی از مسیرهایی چون کاهش سرمایه‌گذاری خارجی و فرار سرمایه‌های داخلی سبب قرار گرفتن اقتصاد زیر منحنی امکانات تولید بالقوه خود می‌شود. از طرفی در شرایط وجود ناامنی با افزایش جذابیت نگهداری دارایی‌های ایمن به لحاظ ارزش از جمله ارزهای خارجی، منابع لازم جهت تأمین مالی ارزی خارجی در دست مردم کنز می‌شود.<sup>۲</sup> همچنین ناامنی منبعی برای نااطمینانی در سرمایه‌گذاری و ناسازگاری زمانی<sup>۳</sup> در سیاست‌های دولت می‌باشد و از این طریق بر رشد اقتصادی تأثیرگذار است.

1. <http://www.usviewer.com/fa/content/13960>.

۲. برای مطالعه دقیق‌تر در این خصوص ر.ک: گلخندان، ۱۳۹۳؛

Dunne, Smith and Willenbockel, 2005; Hartly, 2005; Myo, 2013.

3. Time Consistency

۴. ناسازگاری زمانی موقعیتی است که ترجیحات سیاستگذاران اقتصادی در طول زمان تغییر کند، به گونه‌ای که آنچه در یک نقطه زمانی ترجیح داده می‌شود، با ترجیحات سیاستگذاران در نقطه زمانی دیگر سازگار نباشد. این تغییر ترجیحات می‌تواند ناشی از تغییر موقعیت و منابع در دسترس سیاستگذاران باشد. مثلاً با کاهش دریافتی‌های نفتی، ترجیحات سیاستگذاران اقتصادی از پیگیری پروژه‌های عمرانی به سمت مخارج جاری می‌رود.

## ۲. نظریه‌های روابط بین‌الملل آمریکا پس از جنگ سرد

با فروپاشی شوروی، آمریکا با خلأ دشمن و در نتیجه خلأ انگیزه روبه‌رو شد. از طرفی با یک خلأ نظری در خصوص ساختار جدید نظام جهانی و راهبردش در شرایط جدید مواجه شد. تا زمانی که شوروی بود، آمریکا با دشمنی روبه‌رو بود که در برابر آن تئوری داشت و با آن راهکار مقابله داشت. با حذف شوروی تمامی اندیشه سیاسی جهان دوقطبی در دوران جنگ سرد از بین رفت. در نتیجه، تداوم ساختارهای سیاسی، نظامی و اقتصادی ایجاد شده (براساس جز اخلاص شوروی) بی‌اثر شد. حتی مالیات‌دهندگان نیز دولت را به دلیل تداوم ساختارهای پرهزینه و دیگر بی‌مصرف نظامی و بودجه‌های میلیاردی آن مورد سؤال قرار دادند. این خلأ تئوریک آمریکا سبب شد برای پر کردن آن در زمان کوتاهی پس از فروپاشی شوروی دو نظریه پایان تاریخ و برخورد تمدن‌ها مطرح شود که در ادامه به این دو نظریه پرداخته می‌شود.

### ۲-۱. نظریه پایان تاریخ

فوکویاما نظریه پایان تاریخ خود را اولین بار در مقاله سال ۱۹۸۹ و سپس تکمیل شده آن را در کتاب سال ۱۹۹۲ ارائه داد.<sup>۱</sup> تئوری اصلی فوکویاما این است که پایان تاریخ در جهان پذیرش عمومی و تحقق لیبرال دموکراسی است. پایان تاریخ از نظر فوکویاما پایان تکامل ایدئولوژی سیاسی و شکل حکومت در جهان است.

استدلال فوکویاما بر این مبناست که طی سال‌های اخیر در سراسر جهان یک اجماع درباره مشروعیت لیبرال دموکراسی به‌عنوان سیستم حکومتی به‌وجود آمده است. علت این امر آن است که لیبرال دموکراسی، ایدئولوژی‌های رقیب نظیر سلطنتی، فاشیسم و اخیراً کمونیسم را شکست داده است. از نظر وی اشکال اولیه حکومت از نواقص شدید و غیر عقلانیت برخوردار بودند که منجر به فروپاشی آنها شد اما لیبرال دموکراسی عاری از چنین تضادهای بنیادی درونی است.

عناصر اصلی موجود در نظریه فوکویاما عبارت‌اند از: قانونمندی تاریخ، ماتریالیسم تاریخی، کرامت انسانی و دموکراسی لیبرال جهان‌شمول. فوکویاما وجود تاریخ منسجم و عام بشری و به‌عبارت‌دیگر قانونمندی تاریخ را از طریق ماتریالیسم اثبات می‌کند و در ادامه به میل شناخته شدن در انسان (کرامت) نیز می‌پردازد. او معتقد است نظام سیاسی دموکراسی لیبرال،

۱. کتاب سال ۱۹۹۲ فوکویاما تحت عنوان *پایان تاریخ و انسان آخرین* (The End of History and the Last Man) است.

قابلیت پاسخ‌گویی به ماتریالیسم و میل به شناخته شدن را دارد؛ از این رو غایت تاریخ منسجم و جهت‌دار در نزد فوکویاما، دمکراسی لیبرال جهان‌شمول است. فوکویاما درباره قانونمندی تاریخ و ماتریالیسم تاریخ، آرای هگل و مارکس را مبنا قرار می‌دهد.

گفتنی است براساس نظریه فوکویاما می‌توان نتیجه گرفت که در پایان تاریخ به دلیل حامل شدن کامل لیبرال دمکراسی، جنگ‌ها پایان می‌یابد. بنابراین چنین تئوری نمی‌تواند هم‌راستا با اهداف مجتمع‌های نظامی - صنعتی آمریکا به‌عنوان محور حرکت اقتصاد این کشور باشد؛ زیرا همان‌طور که بیان شد از نظر این مجتمع‌ها وجود و پایداری جنگ برای آمریکا الزامی است. در امپراتوری‌های گذشته اگر کشورهای ضعیف‌تر منافع اقتصادی امپراتوری را تأمین می‌کردند، جهان در صلح و آرامش بود چون امپراتوری به هدفش رسیده بود. در امپراتوری فعلی آمریکا رسیدن به هدف امپراتوری صرفاً با ایجاد و دوام جنگ حفظ می‌شود. به عبارتی اگر تمامی کشورها از آمریکا اطاعت کامل نیز داشته باشند برای ساختار نظامی گر آمریکا مطلوب نیست. برای آمریکا شرایط جنگی و وجود بحران یا دشمن خارجی الزامی است چون رنگ حیات اقتصادی آمریکا به وجود جنگ یا شرایط جنگی وابسته است. نکته قابل ذکر و خطرناک این است که اقتصاد آمریکا وابسته به صنایعی است که کارایی آنها برحسب قدرت کشتار و ویرانی تعیین می‌شوند. به همین دلیل است که حملات یازده سپتامبر جنایت لحاظ نشد تا مستلزم اعمال قانون، یاری گرفتن از پلیس بین‌الملل، گردآوری اطلاعات و انجام کوشش‌ها و عملیات دیپلماسی همگانی باشد؛ بلکه جنگ علیه آمریکا قلمداد شد که نیازمند لشکرکشی و برقراری جنگ است (حسین زاده، ۱۳۸۹: ۳۷).

## ۲-۲. نظریه هانتینگتون

هانتینگتون در سال ۱۹۹۶ تئوری خود را با انتشار کتابی به نام برخورد تمدن‌ها و تغییر جهان گسترش داد. البته این اصطلاح را اولین بار برنارد لوئیس در مقاله «بنیان خشم مسلمانان» مطرح کرد. از نظر هانتینگتون «پس از جنگ سرد، دولت‌های ملی به‌عنوان قوی‌ترین بازیگران صحنه جهانی باقی خواهند ماند؛ اما برخوردهای اصلی در سیاست جهانی، میان تمدن‌ها بروز می‌کند. برخورد تمدن‌ها وجه غالب سیاست‌های جهانی را تشکیل خواهد داد و در آینده خطوط گسل میان تمدن‌ها مرز نبرد میان آنها است» (رضایی، ۱۳۸۹: ۱۸۰). از نظر هانتینگتون تمدن یک

هویت فرهنگی است. هانتینگتون در تئوری خود تمدن‌های جهان را به چهار حوزه تمدنی<sup>۱</sup> اصلی تقسیم می‌کند. تمدن غرب مسیحی، تمدن اسلامی، تمدن کنفوسیوسی و تمدن هندویی.<sup>۲</sup> به‌طور جزئی تر ۸ تا ۹ تمدن را در جهان فعلی به‌عنوان تمدن‌های اصلی نام می‌برد که عبارت‌اند از: تمدن غربی، اسلامی، کنفوسیوسی، ژاپنی، هندو، ارتدکس، اسلاوی، آمریکای لاتین و آفریقایی (همان: ۳۶۴).

هانتینگتون در خصوص علل برخورد تمدن‌ها دلایل زیر را دخیل می‌داند:

- اختلاف تمدن‌ها اساسی است،
- خودآگاهی تمدنی در حال افزایش است،
- تجدید حیات مذهبی و سیله‌ای برای پر کردن خلأ هویت در حال رشد است،
- رفتار منافقانه غرب موجب رشد خودآگاهی دیگر تمدن‌ها گردیده است،
- ویژگی‌ها و اختلافات فرهنگی تغییرناپذیرند،
- منطقه‌گرایی اقتصادی و نقش مشترکات فرهنگی در حال رشد است،
- خطوط گسل موجود بین تمدن‌ها امروزه جانشین مرزهای سیاسی و ایدئولوژیک دوران جنگ سرد شده است.

در شکل ۳ ارتباط میان تمدن‌های مختلف از نظر هانتینگتون مشخص شده است. پررنگ‌تر بودن خطوط ارتباطی بیانگر احتمال برخورد بیشتر است. با توجه به شکل مشخص است که بیشترین احتمال درگیری غرب با تمدن اسلامی و کنفوسیوسی است. از طرفی کمترین خطر درگیری تمدن اسلامی با تمدن کنفوسیوسی است. با توجه به این دو نتیجه است که هانتینگتون خطر ایجاد ارتباط فراگیر میان تمدن اسلامی و کنفوسیوسی را بزرگ‌ترین عامل خطر برای تمدن غربی می‌داند.

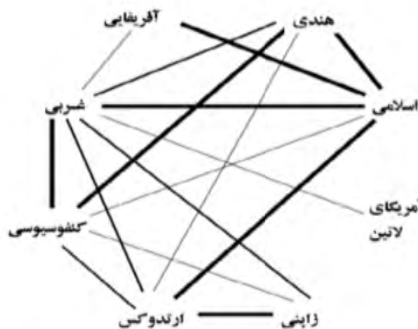
---

۱. به اعتقاد غالب منتقدان هانتینگتون، قدر مسلم این است که تمدن جایگزین واحد «دولت - ملت» نمی‌شود و دولت - ملت همچنان مهم‌ترین عامل مؤثر در سیاست جهانی باقی خواهد ماند و این اقتصاد است که اهمیت می‌یابد و نه تمدن.

۲. از نقاط ضعف تئوری «برخورد تمدن‌ها» این است که هانتینگتون تعریف علمی و مشخصی از تمدن و فرهنگ ارائه نمی‌دهد و بر پیوستگی وثیق این دو با یکدیگر تأکید می‌کند. با وجود آمیختگی فرهنگ و تمدن باهم، تفاوت‌های آنها اساسی است و هانتینگتون دو مفهوم فرهنگ و تمدن را بدون توجه به تفاوت‌های آنها به صورت جایگزین یکدیگر به کار برده است.



شکل ۳. روابط میان تمدن‌های مختلف از نظر هانتینگتون



نظریه هانتینگتون روایتی زیرکانه از استراتژی «زمینه‌زدایی»<sup>۱</sup> ریچارد پرل<sup>۲</sup> است. پرل که از ارتش سالاران نومحافظه کار تراز اول (و رایزن برجسته حزب لیکود، حزب صهیونیستی تندروری شارون، نخست‌وزیر سابق رژیم صهیونیستی) است، اصطلاح «زمینه‌زدایی» را برای آن وضع کرد تا حرکات تروریستی را به‌طور اعم و تاکتیک‌های خشونت‌آمیز مقاومت فلسطین در مورد اشغال را به‌طور اخص توضیح دهد. پرل عقیده دارد برای کاستن از شدت انتقاد مردم جهان به رفتار اسرائیلی‌ها باید از مقاومت آنها در برابر اشغال زمینه‌زدایی کرد. وی پیشنهاد می‌کند به‌جای شناسایی علل سرزمینی، ژئوپلیتیکی و تاریخی تروریسم<sup>۳</sup> باید علل واکنش‌های خشونت‌آمیز این گروه‌ها را در عرصه‌های فرهنگ و مذهب - در شیوه تفکر اسلامی - جستجو کرد (حسین زاده، ۱۳۸۹: ۱۴۷).

برخی صاحب‌نظران در مورد نظریه تمدن‌ها معتقدند پس از نظام بی‌اعتبار سوسیالیستی شوروی سابق، غرب به دنبال یک جانشین بود. به همین دلیل در این نظریه عصاره بحث‌های مهمی به میان آورده شده است، که در پاره‌ای از محافل غربی تحت عنوان تجدید حیات اسلام و برخورد اسلام و غرب رایج شده است. اهمیت نظریه برخورد تمدن‌ها از آنجا ناشی می‌شود، که توانسته سیاست خارجی آمریکا و برخی کشورهای غربی را به‌صورت یک استراتژی اجرایی جهت‌دهی کند.

هانتینگتون برای اثبات «خطر اسلام» نتایج نظرسنجی انجام شده در آمریکا را منتشر کرد.

1. De-contextualization  
2. Richard Perle

۳. منظور پرل از تروریسم در اینجا فعالیت‌های شهادت‌طلبانه فلسطینی‌هاست.

نظرسنجی که طی آن اکثریت پرسش‌شوندگان به این گمان بودند که خطری به نام خطر اسلام، وجود دارد. از زمان انتشار نتایج این نظرسنجی ظاهراً بسیاری از مردم بدان اعتقاد پیدا کرده‌اند. قابل توجه است که هانتینگتون سه کشور ایران، چین و عراق را بزرگ‌ترین تهدید برای ایالات متحده می‌داند.

ارائه تصویر هانتینگتون از سیاست جهانی در دوران پس از جنگ سرد، سبب تقویت غرب در قبال ارزش‌های محافظه‌کارانه بوده، نظامات اداری جنگ سرد را به واسطه ترسیم خطر درگیری و مغایرت تجدید نموده و دشمنان جدیدی را تعریف و تبیین کرد. آنچه به نظر می‌رسد و نقدکنندگان نظریه برخورد تمدن‌ها کمتر به آن توجه داشته‌اند، اینکه انگیزه هانتینگتون در ارائه این نظریه، طرح پارادایم جدیدی نبوده، بلکه چاره‌اندیشی و یا به عبارت دیگر توجیه تضادهای پدیدار شده بعد از فروپاشی نظام دو قطبی بوده (محمدی، ۱۳۸۷: ۴۶) و همچنین تعیین ضرورت و چاره‌اندیشی پیشگیرانه برای جلوگیری از زوال تمدن غرب در برخورد تمدن‌هاست.

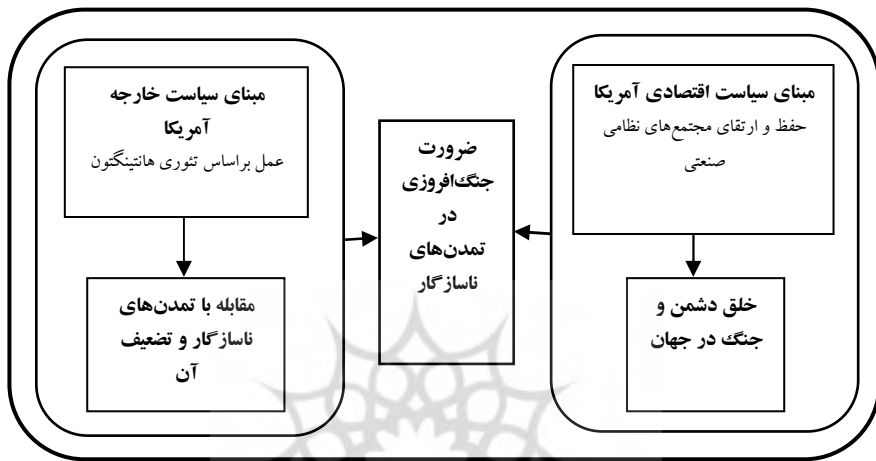
### ۳. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

#### ۳-۱. نظریه محوری روابط بین‌الملل آمریکا پس از جنگ سرد (جنگ‌افروزی در تمدن‌های ناسازگار)

در شکل ۴ تئوری این مقاله در خصوص راهبرد سیاست خارجی و نظامی آمریکا تحت تأثیر اقتصاد سیاسی این کشور ارائه شده است. بر این اساس محوریت راهبرد سیاست خارجی آمریکا دو آبشخور اصلی دارد. آبشخور اول سیاست اقتصادی آمریکا در حفظ و ارتقای مجتمع‌های نظامی - صنعتی بوده و آبشخور دوم سیاست خارجی آمریکا در عمل براساس تئوری برخورد تمدن‌های هانتینگتون است. بر این اساس وابستگی مجتمع‌های نظامی صنعتی آمریکا و در پی آن کل اقتصاد آمریکا به تولید تسلیحات و نیاز به بودجه‌های کلان نظامی از یک طرف و نیاز روزافزون جوامع صنعتی به مواد خام و بازار فروش کشورهای در حال توسعه موجب شده است که رشد و توسعه تروریسم بین‌المللی بیش از آنکه موجب وارد آمدن آسیب و خسارت به نظام سرمایه‌داری شود؛ منافع خاصی را برای این نظام فراهم آورد. به این ترتیب تعامل پیچیده و خاصی بین تروریسم و سرمایه‌داری به وجود آمده است که این

تعامل نه تنها یکی از موانع اساسی در راستای مبارزه با تروریسم است، بلکه به نظر می‌رسد خود عامل جعل تروریسم توسط این مجتمع‌ها باشد.

شکل ۴. جمع‌بندی اقتصاد سیاسی تئوری ضرورت جنگ افروزی در تمدن‌های ناسازگار



مأخذ: یافته‌های تحقیق.

پس از فروپاشی بلوک شرق و رفع خطر کمونیسم، برخی نظریه‌پردازان آمریکایی از پیروزی نهایی لیبرالیسم و پایان تاریخ خبر دادند. اما استراتژیست‌های پنتاگون که بدون وجود دشمن قادر نبودند، سیاست‌های میلیتاریستی آمریکا را پیگیری کنند به فکر افتادند تا دشمن جدیدی خلق کنند. هانتینگتون با ارائه نظریه جنگ تمدن‌ها به کمک کاخ سفید آمد و جهان اسلام را به عنوان خطر بعدی برای لیبرال دموکراسی غرب اعلام کرد.

## ۲-۳. شواهد مؤید نظریه مقاله

### ۱-۲-۳. شواهدی مدون از راهبرد امنیت ملی آمریکا

در بخشی از قانون تجدید سازمان وزارت دفاع که در سال ۱۹۸۶ به تصویب کنگره رسیده است، مقرر شده است رئیس‌جمهور باید گزارشی از استراتژی امنیت ملی آمریکا به صورت سالانه به کنگره تقدیم کند. البته این اتفاق از همان زمان به صورت سالانه تداوم نیافت بلکه در سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۲ بوش پدر، ۱۹۹۹ بیل کلینتون، سال‌های ۲۰۰۳، ۲۰۰۴، ۲۰۰۵، ۲۰۰۷ و

۲۰۰۸ بوش پسر و سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴ اوباما ارائه ندادند. با وجود نزدیک سی سال از تصویب این قانون، کنگره تاکنون ۱۶ سند استراتژیک در امنیت ملی دریافت کرده است. این اسناد با هدف تشریح جامع منافع این کشور در جهان، اهداف و وسایل رسیدن به آن منتشر می‌شود. اقداماتی که آمریکا باید برای جلوگیری از تجاوز کشورهای دیگر به اهداف یا سرزمینش و همچنین گسترش چتر امنیتی خود انجام دهد، معمولاً در این سند ذکر می‌شود.

در بررسی اهداف این سند، سیاست‌های کلی جنگ‌افروزی توسط آمریکا قابل مشاهده است. برای نمونه در این قسمت بخش‌هایی از این سیاست‌های سند راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۱۵ بررسی می‌شود. قابل ذکر است در این سند خلق تهدید بیرونی زیرساخت راهبردی سند امنیت ملی آمریکا محسوب می‌شود.

در سند راهبرد امنیت ملی آمریکا (۲۰۱۵) آمده: «هنوز هم انبوهی از چالش‌ها وجود دارد که به رهبری مستمر آمریکا نیاز دارد. اشاعه بالقوه تسلیحات کشتار جمعی به‌ویژه جنگ‌افزارهای هسته‌ای، خطری عظیم به شمار می‌رود. درحالی‌که ما رهبری اصلی القاعده را نابود کرده‌ایم، شبکه‌های متنوع‌تر از القاعده و داعش و گروه‌های مرتبط با آن، شهروندان ایالات متحده و منافع آن و شهروندان و منافع شرکای و متحدان آن را تهدید می‌کنند.» دولت آمریکا مسئولیتی بزرگ‌تر از محافظت از مردم آمریکا ندارد. وظایف ما به مرزهای ما محدود نمی‌شود. ما از مسئولیت‌هایمان برای تضمین امنیت بین‌المللی استقبال می‌کنیم، زیرا این امر به نفع منافع ماست و تعهدات ما را درباره متحدان و شرکایمان حفظ می‌کند و موجب رسیدگی به تهدیدهایی می‌شود که واقعاً جهانی هستند. هیچ جایگزینی برای رهبری آمریکا، خواه در مواجهه با تهاجم، در ایجاد ارزش‌های جهانی، یا در خدمات یک آمریکای امن‌تر، وجود ندارد. عمل کردن به مسئولیت‌های ما، مستلزم یک دفاع قوی و کشوری امن است. این امر همچنین نیازمند یک نگرش امنیتی جهانی است.»

«برای این کار، ما اقدام جمعی برای برخورد با تهدید پایدار ناشی از تروریسم به‌ویژه تهدید القاعده، داعش و گروه‌های وابسته به آنها را اولویت خواهیم داد. علاوه بر اقدام قاطعانه برای مقابله به تهدیدهای مستقیم، ما بر ایجاد ظرفیت‌های لازم در دیگران به‌منظور جلوگیری از علل و پیامدهای درگیری که شامل برخورد با ایدئولوژی‌های افراط‌گرایانه و خطرناک باشد، تمرکز خواهیم کرد.» قابل توجه است که تهدید ناشی از تروریسم در این سند به‌عنوان تهدید پایدار ذکر

شده است. به عبارتی، طبق سند نگرش امنیتی پایدار به جهان ضرورت زیربنایی نگرش آمریکا در جهان است. نگرشی که ضرورت فعالیت پایدار مجتمع‌های نظامی - صنعتی آمریکاست.

«داشتن یک ارتش قوی، اساس امنیت ملی ماست. به منظور حفظ برتری و آمادگی نظامیمان، ما همچنان به تأکید بر اصلاحات و سرمایه‌گذاری ضروری در نیروهای نظامیمان و خانواده‌هایشان، ادامه خواهیم داد. ارتش ما همچنان برای دفع و مهار تهدیدهایی که متوجه کشور است، از جمله تهدیدهای موشکی، سایبری و حملات تروریستی آماده خواهد ماند و هم‌زمان برای کاهش دادن آثار حملات احتمالی و بلاای طبیعی اقدام خواهد کرد. ارتش ما در جهان به عنوان نیرویی برای محافظت از شهروندان و منافع ما، حفظ ثبات منطقه‌ای، ... و ظرفیت‌سازی شرکای ما برای پیوستن به ما در برخورد با چالش‌های امنیتی، معرفی شده است. نیروهای آمریکایی، همچنان از طریق حضور و مشارکت به موقع، به دفاع از کشور، انجام دادن عملیات‌های ضد تروریسم در جهان، اطمینان بخشیدن به متحدان و دفع تهاجم، ادامه خواهند داد. اگر بازدارندگی ناکام بماند، نیروهای آمریکایی، آماده خواهند بود برای مهار و متوقف کردن تهاجم در صحنه‌های مختلف، در سطح جهانی قدرت‌نمایی کنند».

«ما باید همراه با کنگره، به کاهش بودجه نظامی پایان دهیم و اصلاحات اساسی را اجرا کنیم تا نیرویی با قابلیت‌های متنوع و پاسخ‌گو شکل گیرد که آمادگی مقابله با حوادث مختلف را داشته باشد. ما از سرمایه‌گذاری‌مان در ظرفیت‌های اساسی نظیر بازدارندگی هسته‌ای، دفاع خواهیم کرد و سرمایه‌گذاری خود را در توانمندی‌های مهمی چون سایبری، فضایی و اطلاعاتی، نظارتی و اکتشافی، افزایش خواهیم داد». در حالی که اوپاما در آغاز ورود به انتخابات و سال‌های ابتدایی ریاست جمهوری، خود را مخالف جنگ نشان می‌داد حال پس از گذشت چند سال کاملاً در اهداف مجتمع‌های نظامی - صنعتی حل شده و هدفش را پایان دادن به کاهش بودجه نظامی در نظر گرفته است. کاهشی که در ابتدا خود او از موافقان اصلی آن بود.

یا در سند راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۱۵ آمده است: «ما در این برهه حساس، همچنان با چالش‌های جدی برای امنیت ملی خودمان مواجه هستیم حتی در زمانی که تلاش می‌کنیم به فرصت‌های آینده شکل بدهیم. افراط‌گرایی خشونت‌آمیز و خطر فزاینده تروریست‌ها، خطری مستمر درباره حملات به آمریکا و متحدان ما را مطرح می‌کند. چالش‌های تشدیدشونده که به امنیت سایبری، تجاوز روسیه، تشدید تأثیرات تغییرات اقلیمی و

شیوع بیماری‌های فراگیر کشیده شده است، سبب ظهور چالش‌هایی درباره امنیت جهانی شده است. ما باید درباره این چالش‌ها و چالش‌های دیگر بیدار باشیم و بدانیم که ایالات متحده توانمندی منحصر به فردی برای بسیج کردن و رهبری کردن جامعه بین‌المللی برای مقابله با این چالش‌ها، دارد.

هر راهبرد موفقی برای حصول اطمینان از امنیت مردم آمریکا و پیشبرد منافع امنیت ملی کشور باید با این حقیقت غیرقابل انکار شروع شود که آمریکا باید رهبری کند. رهبری قوی و مستمر آمریکا برای نظم بین‌المللی مبتنی بر قانون، ضروری است که عامل پیشبرد شکوفایی و امنیت جهانی و همچنین حقوق بشر و کرامت انسانی برای همه انسان‌ها باشد. سؤال مطرح هرگز این نبوده است که آیا آمریکا باید رهبری کند یا خیر، بلکه سؤال مطرح این است که آمریکا چگونه این کار را انجام بدهد» (The White House, 2015). قابل توجه است که در جای جای سند امنیت ملی آمریکا خطر تروریسم خطری مستمر و پایان‌ناپذیر است. تا در عین تأمین نیاز به وجود خطر دائمی برای آمریکا پس از جنگ سرد، نیاز به بودجه نظامی و توسعه تجهیزات نظامی و توجیه دخالت نظامی آمریکا در جهان نیز مستمر شود.

در سند راهبرد امنیت ملی ۲۰۱۵ آمریکا، مجدداً اوباما تأکید بر افزایش بودجه نظامی آمریکا داشته است. «من همچنان برنامه‌ای جامع را دنبال خواهم کرد که متکی بر همه عناصر قدرت ملی مان باشد یعنی برنامه‌ای که متناسب با فرصت‌ها و مخاطرات راهبردی باشد که پیش رویمان قرار دارد و اصل هدایت‌کننده آن، اصول و اولویت‌هایی است که در این راهبرد مشخص شده است. افزون‌بر این، من همچنان بر اختصاص بودجه‌هایی اصرار خواهیم داشت که از قدرت ما پاسداری کند و با کنگره همکاری خواهم کرد تا به روند تخصیص قطره‌چکانی بودجه پایان بدهد که سبب تضعیف امنیت ملی ما می‌شود. این برنامه، بلندپروازانه است و همه کارها در دوران ریاست جمهوری من تکمیل نخواهد شد. اما معتقدم این برنامه، قابل حصول است به‌ویژه اگر ما با اطمینان خاطر حرکت کنیم و کانون دوحزبی را احیا کنیم که ستون قدرت سیاست خارجی آمریکا در دهه‌های گذشته بوده است. ما آمریکایی‌ها همواره اختلاف‌های خودمان را خواهیم داشت اما آنچه ما را متحد می‌کند، اجماع ملی است مبنی بر اینکه رهبری جهانی آمریکا، همچنان اجتناب‌ناپذیر است».

با توجه به مباحث بیان شده در سند امنیت ملی آمریکا و شواهدی چون اینکه آمریکا در

جنگ دوم خلیج فارس با عراق، حکومت عراق را در حدود ۲۰ روز ساقط کرد در حال حاضر پس از چندین ماه که از شروع جنگ نظامی آن با داعش می‌گذرد و به قول اوباما «ما بیش از ۶۰ شریک را در تلاشی جهانی برای تضعیف کردن و در نهایت، شکست دادن داعش در عراق و سوریه هدایت می‌کنیم (Ibid.)»، هنوز به نتیجه نرسیده است؛ این نشان می‌دهد هدف این کشور به هیچ‌وجه نابودی داعش نیست بلکه با توجه به اهداف ضمنی بیان شده در این سند ملی امنیت آمریکا خلق گروه‌هایی چون داعش (که البته طبق اهداف آمریکا می‌تواند با گروه‌های دیگری جایگزین شود) در پی هدف تداوم دائمی خطر خارجی و نیاز دائمی به جنگ است.

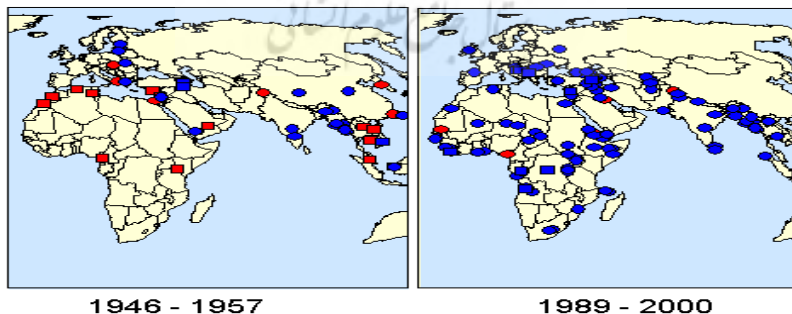
این هدف یعنی خلق دشمن، نیاز همیشگی آمریکا بوده است. برای مثال در سال‌های پیش از تأسیس آمریکا خطر به اصطلاح سرخ‌پوستان توجیه‌گر اشغال سرزمین دیگران و به راه انداختن هزاران جنگ کوچک و بزرگ توسط مهاجران اروپایی بود. با تکمیل فرایند گسترش سرزمینی آمریکا این کشور به فراسوی مرزها روی آورد و به بهانه مقابله با خطر امپراتوری آلمان در جنگ جهانی اول و مقابله با فاشیسم آلمان در جنگ جهانی دوم حاضر شد. از پایان این جنگ تا چهل سال بعد، تمامی فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی آمریکا بر پایه مقابله با گسترش کمونیسم قرار گرفت. آمریکایی‌ها جنگ‌های کره و ویتنام را با همین توجیه به راه انداختند. از دهه دیکتاتور منطقه‌ای به بهانه مقابله با کمونیسم حمایت کردند. اروپا را به همین بهانه تحت اشغال دائم درآوردند و مهلک‌ترین ذرادخانه تاریخ بشر را به وجود آوردند تا با خطر کمونیسم مقابله کنند. به همین علت وجود خطر کمونیسم برای آمریکا نعمتی بود که اگر وجود نداشت آمریکایی‌ها آن را می‌ساختند. لذا سؤال دیگر قابل طرح این است که با فروپاشی بلوک شرق نیاز آمریکا به داشتن دشمن از چه راهی تأمین شد؟ به‌رحال آمریکایی‌ها با تبدیل دنیای دوقطبی به تک‌قطبی دچار مشکل شدند و نیاز به دشمن را بیش از گذشته احساس کردند. آنها به دنبال این بودند که دشمن برای خودشان درست کنند با توجه به اینکه شرایط به گونه‌ای شده بود که به این موضوع احساس نیاز می‌کردند. آمریکایی‌ها تلاش کردند پروسه اسلام‌هراسی را به جلو ببرند و برای این کار از همه قدرت خود استفاده کردند آنها با بهره‌گیری از ابزار رسانه‌ای شبکه و سازمان القاعده و سازمان‌های سلفی‌گری و سازمان‌های تروریستی ایجاد کردند تا با استفاده از تعصبات قومی و مذهبی که در منطقه وجود

داشت با پشتوانه و مدیریت آنها به سمت منافع آمریکا یک دشمن فرضی را به عنوان اسلام و پروسه اسلام‌گرایی ایجاد کنند به طوری که این مسئله به‌ویژه بعد از حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ از نمود بیشتری برخوردار بود (ابوالحسن شیرازی، ۱۳۹۰). شواهد مدون بیان شده در این قسمت مؤید و هم‌راستا با تئوری جنگ‌افروزی در تمدن‌های ناسازگار است.

### ۲-۲-۳. شواهد تجربی مؤید نظریه مقاله

در این قسمت شواهدی در خصوص تأیید نظریه جنگ‌افروزی در تمدن‌های ناسازگار ارائه می‌شود. شواهد نشان می‌دهد تئوری جنگ‌افروزی در تمدن‌های ناسازگار به خصوص تمدن اسلامی پس از فروپاشی شوروی و اتمام جنگ سرد به صورت معناداری اتفاق افتاده است. در شکل ۵ وضعیت جنگ و درگیری در حوزه تمدن اسلامی (حوزه‌ای که در شکل (۷) تقسیم‌بندی تمدن‌های هانتینگتون ارائه شده بود) در دو دوره ۱۹۵۷-۱۹۴۶ و ۲۰۰۰-۱۹۸۹ با هم مقایسه شده است. نتایج نشان می‌دهد افزایش درگیری‌ها در دوره پس از فروپاشی شوروی (دوره ۲۰۰۰-۱۹۸۹) در حوزه تمدن اسلامی افزایش معناداری پیدا کرده است. نکته قابل توجه اینکه درگیری‌های اتفاق افتاده در دوره پس از جنگ سرد عمدتاً درگیری‌های داخلی است که در نتیجه آن با وجود حفظ منافع مجتمع‌های نظامی - صنعتی، هزینه زیادی برای آمریکا ندارد. قابل ذکر است این درگیری‌ها در دوره ۲۰۱۵-۲۰۰۰ افزایش بیشتری یافته است.

شکل ۵. وضعیت جنگ و درگیری در حوزه تمدن اسلامی



**دایره آبی:** درگیری‌های داخلی؛ **مربع آبی:** درگیری‌های داخلی با مداخله بین‌المللی

**دایره قرمز:** درگیری‌های بین‌کشوری؛ **مربع قرمز:** درگیری‌های فراسیستیمیک (درگیری بین گروه‌های

آزادی‌خواه در کشورهای مستعمره با قدرت‌های استعماری).



در جدول ۲ وضعیت مخارج نظامی در ۲۰ کشور اول براساس سهم از تولید ناخالص داخلی و سهم از کل مخارج دولت مشخص شده است. اطلاعات نشان می‌دهد به لحاظ سهم مخارج نظامی در تولید ناخالص داخلی و کل مخارج دولت بیشترین سهم هزینه شده در سال ۲۰۱۳ در حوزه نظامی مربوط به کشورهای اسلامی است. کشورهایایی چون عمان، عربستان سعودی، افغانستان، الجزایر، امارات، آذربایجان، لبنان، سوریه، موریتانی، بحرین، مراکش، عراق و اردن سهم زیادی از تولید ناخالص داخلی یا کل مخارج دولت را صرف مخارج نظامی کرده‌اند. قابل ذکر است ۱۴ کشور از ۲۰ کشوری که بالاترین سهم تولید ناخالص داخلی خود را به مخارج نظامی اختصاص می‌دهند کشورهای اسلامی هستند. هزینه‌هایی که با ایجاد تفرقه در میان این کشورها عمدتاً صرف تخریب و سرکوب همدیگر می‌شود.

جدول ۲. وضعیت مخارج نظامی در ۲۰ کشور اول به لحاظ سهم

(درصد)

کشور	سهم مخارج نظامی در تولید ناخالص داخلی	کشور	سهم مخارج نظامی در مخارج دولت
عمان	۱۱/۳	عمان	۲۷/۴
سودان جنوبی	۹/۴	افغانستان	۲۶/۰
عربستان سعودی	۹/۳	عربستان سعودی	۲۵/۲
افغانستان	۶/۳	سودان جنوبی	۲۴/۳
رژیم صهیونیستی	۵/۶	امارات	۲۲/۸
آنگولا	۴/۸	سنگاپور	۲۰/۵
الجزایر	۴/۸	پاکستان	۱۶/۲
امارات	۴/۷	ارمنستان	۱۵/۸
آذربایجان	۴/۷	سری لانکا	۱۴/۲
لبنان	۴/۴	آفریقای مرکزی	۱۴/۰
روسیه	۴/۱	رژیم صهیونیستی	۱۳/۶
سوریه	۴/۱	سوریه	۱۳/۶
ارمنستان	۴	لبنان	۱۳/۴
موریتانی	۴	کره جنوبی	۱۲/۸
بحرین	۳/۹	آنگولا	۱۲/۲

کشور	سهم مخارج نظامی در تولید ناخالص داخلی	کشور	سهم مخارج نظامی در مخارج دولت
آمریکا	۳/۸	بحرین	۱۲/۲
مراکش	۳/۸	اوگاندا	۱۲/۱
عراق	۳/۶	الجزایر	۱۲/۱
اردن	۳/۵	کلمبیا	۱۱/۹
سنگاپور	۳/۴	آذربایجان	۱۱/۵

مأخذ: محاسبات تحقیق بر اساس SIPRI Milex Data 1988-2013

در جدول ۳ وضعیت فعالیت‌های تروریستی در برخی کشورهای اسلامی عمدتاً حاضر در خاورمیانه و شمال آفریقا مشخص شده است. در این جدول تعداد فعالیت‌های تروریستی در دو دوره زمانی شامل ۲۰ سال قبل از فروپاشی شوروی (سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۷۰) و دوره ۲۵ سال پس از فروپاشی شوروی (سال‌های ۲۰۱۴-۱۹۹۰) بررسی شده است. اطلاعات نشان می‌دهد، تعداد حملات تروریستی (صرف تعداد حملات نه کشته‌ها یا خسارات) در کشورهای اسلامی در یک سال در دوره دوم نسبت به دوره اول به‌طور متوسط ۴۷۰ درصد رشد یافته است. این در حالی است که در این مدت حملات تروریستی در آمریکا ۷۲ درصد کاهش یافته است. همچنین در این مدت به‌طور متوسط در کل جهان رشد حملات تروریستی ۶۴ درصد بوده که بسیار کمتر از کشورهای مورد بررسی اسلامی است.

### جدول ۳. وضعیت فعالیت‌های تروریستی در برخی کشورهای اسلامی

کشور	تعداد فعالیت تروریستی در کل دوره			تعداد فعالیت تروریستی در هر سال		
	۱۹۷۰-۱۹۸۹	۱۹۹۰-۲۰۱۴	کل دوره	۱۹۷۰-۱۹۸۹	۱۹۹۰-۲۰۱۴	کل دوره
اردن	۳۶	۵۰	۸۶	۱/۸	۲	۱/۹
الجزایر	۴	۲۶۸۸	۲۶۹۲	۰/۲	۱۰۷/۵	۵۹/۸
امارات	۱۴	۶	۲۰	۰/۷	۰/۲	۰/۴
ایران	۴۲۷	۲۲۲	۶۴۹	۲۱/۴	۸/۹	۱۴/۴
بحرین	۲	۱۲۱	۱۲۳	۰/۱	۴/۸	۲/۷
ترکیه	۸۲۵	۲۲۲۸	۳۰۵۳	۴۱/۳	۸۹/۱	۶۷/۸
تونس	۸	۴۵	۵۳	۰/۴	۱/۸	۱/۲

کشور	تعداد فعالیت تروریستی در کل دوره			تعداد فعالیت تروریستی در هر سال		
	۱۹۷۰-۱۹۸۹	۱۹۹۰-۲۰۱۴	کل دوره	۱۹۷۰-۱۹۸۹	۱۹۹۰-۲۰۱۴	کل دوره
عراق	۳۶	۱۲۰۶۲	۱۲۰۹۸	۱/۸	۴۸۲/۵	۲۶۸/۸
عربستان سعودی	۱۱	۵۵	۶۶	۰/۶	۲/۲	۱/۵
قطر	۲	۴	۶	۰/۱	۰/۲	۰/۱
کویت	۴۰	۳۳	۷۳	۲	۱/۳	۱/۶
لبنان	۱۳۵۰	۸۲۰	۲۱۷۰	۶۷/۵	۳۲/۸	۴۸/۲
لیبی	۸	۳۶۱	۳۶۹	۰/۴	۱۴/۴	۸/۲
مصر	۵۱	۸۲۰	۸۷۱	۲/۶	۳۲/۸	۱۹/۴
مراکش	۱۴	۲۱	۳۵	۰/۷	۰/۸	۰/۸
یمن	۸	۱۱۷۰	۱۱۷۸	۰/۴	۴۶/۸	۲۶/۲

مأخذ: محاسبات تحقیق براساس Global Terrorism Database.

از آنجا که در آمار حملات تروریستی کل جهان، آمار کشورهای اسلامی نیز وجود دارد، در صورتی که حملات تروریستی کشورهای اسلامی مورد بررسی از آمار جهانی حذف شود، رشد تروریسم در سایر کشورهای جهان به‌طور متوسط ۳۲ درصد بوده که نسبت به ۴۷۰ درصد رشد تروریسم در کشورهای اسلامی خاورمیانه و شمال آفریقا بسیار کمتر است. قابل ذکر است که سهم ۱۶ کشور اسلامی مورد بررسی در کل فعالیت‌های تروریستی انجام شده در جهان از ۷ درصد در دوره ۱۹۷۰-۱۹۸۹ به بیش از ۲۵ درصد در دوره ۱۹۹۰-۲۰۱۴ رسیده است. این تغییرات در غالب تئوری جنگ‌افروزی در تمدن‌های ناسازگار توجیه‌پذیر است.

### ۳-۲-۳. تحلیل ارتباط علی

علیت، یکی از مسائل اساسی در بررسی رابطه بین متغیرهای اقتصادی است، زیرا تعیین جهت علیت، موضوع قابل توجهی در اقتصاد است. تعیین جهت علیت برای متغیرهایی مورد استفاده قرار می‌گیرد که مبنای نظری صریحی در مورد آنها وجود ندارد. روش مرسوم برای بررسی علیت، آزمون علیت گرنجر است. فرض کنیم دو متغیر ایستا  $X$  و  $Y$  داشته باشیم. مدل خطی زیر را در نظر بگیرید:

$$Y_t = \alpha + \sum_{k=1}^K \gamma^{(k)} y_{t-k} + \sum_{k=1}^K \beta^{(k)} x_{t-k} + \varepsilon_t$$

برای  $t=1, \dots, T$ ، که در آن:

T: طول بازه زمانی،

K: طول وقفه بهینه.

در این مدل فرضیات زیر لحاظ می‌شود:

۱.  $\varepsilon_{i,t}$  به طور مستقل و نرمال توزیع شده‌اند به طوری که  $E(\varepsilon_t) = 0$  و  $E(\varepsilon_t^2) = \delta_t^2$

۲. به ازای  $(t,s)$   $E(\varepsilon_t, \varepsilon_s) = 0$

۳. هر کدام از فرایندهای  $x_t$  و  $y_t$  دارای کوواریانس ثابت هستند.

جهت بررسی عدم وجود رابطه علیت از  $x$  به  $y$  فرضیه صفر به صورت زیر تعریف می‌شود.

$$H_0: \beta = 0$$

$$H_1: \beta \neq 0$$

در صورت عدم پذیرش فرضیه صفر رابطه علیت از  $x$  به  $y$  برقرار خواهد بود. برای بررسی

رابطه علیت از  $y$  به  $x$  نیز به همین طریق عمل می‌شود و فرضیات زیر مورد آزمون قرار می‌گیرد.

$$H_0: \gamma = 0$$

$$H_1: \gamma \neq 0$$

در صورت عدم پذیرش فرضیه صفر رابطه علیت از  $y$  به  $x$  برقرار خواهد بود؛ و در نهایت

اگر هر دو  $\beta \neq 0$  و  $\gamma \neq 0$  برقرار باشند، رابطه علیت دو طرفه میان  $x$  و  $y$  برقرار می‌باشد

(Hurlin, 2004: 4).

هدف این تحقیق بررسی رابطه علیت بین دو متغیر مخارج نظامی در کشور آمریکا و

مخارج نظامی در کشورهای خاورمیانه و میان دو متغیر مخارج نظامی در کشورهای خاورمیانه

و میزان درگیری‌های داخلی در کشورهای خاورمیانه است.

مدل‌های مورد آزمون رابطه علیت بین دو متغیر مخارج نظامی در کشور آمریکا و مخارج

نظامی در کشورهای خاورمیانه به صورت زیر می‌باشند:

$$MID_t = \alpha_{1,t} + \sum_{k=1}^{MID} \delta_{1,k} MID_{t-1} + \sum_{k=1}^{USA} \beta_{1,k} USA_{t-1} + \varepsilon_{1t} \quad (1)$$

$$USA_t = \alpha_{2,t} + \sum_{k=1}^{USA} \delta_{2,k} USA_{t-1} + \sum_{k=1}^{MID} \beta_{2,k} MID_{t-1} + \varepsilon_{2t} \quad (2)$$

که در آن:

i: نشان‌دهنده کشور،

t: نشان‌دهنده دوره زمانی،

USA: طول وقفه متغیر مخارج نظامی آمریکا (USA)،

$I_{MID}$ : طول وقفه متغیر مخارج نظامی کشورهای خاورمیانه (MID)

$\varepsilon_{1t}$  و  $\varepsilon_{2t}$ : خطای نوفه سفید هستند.

بررسی رابطه علی میان دو متغیر با توجه به معادلات (۱) و (۲) به صورت زیر بیان می‌شود. گفته می‌شود رابطه علیت یک‌طرفه از سوی USA به MID برقرار است اگر در معادله (۱) حداقل یکی از  $\beta$ ها صفر نباشند، اما در معادله (۲) تمامی  $\delta$ ها صفر باشند رابطه یک‌طرفه از MID به USA وجود دارد؛ اگر در معادله (۱) تمامی  $\beta_1$ ها صفر باشند و در معادله (۲) حداقل یکی از  $\delta$ ها صفر نباشند، رابطه علیت دوطرفه بین USA و MID وجود دارد اگر حداقل یکی از  $\beta_1$ ها و یکی از  $\delta$ ها مخالف صفر باشند و در صورتی که همگی صفر باشند رابطه علیت میان این دو وجود ندارد (Konya, 2006: 983).

مدل‌های مورد آزمون رابطه علیت میان دو متغیر مخارج نظامی در کشورهای خاورمیانه و میزان درگیری‌های داخلی در کشورهای خاورمیانه به صورت زیر است:

$$MID_t = \alpha_{1,t} + \sum_{k=1}^{I_{MID}} \delta_{1,k} MID_{t-1} + \sum_{k=1}^{I_{ICON}} \beta_{1,k} ICON_{t-1} + \varepsilon_{1t} \quad (3)$$

$$ICON_t = \alpha_{2,t} + \sum_{k=1}^{I_{ICON}} \delta_{2,k} ICON_{t-1} + \sum_{k=1}^{I_{MID}} \beta_{2,k} MID_{t-1} + \varepsilon_{2t} \quad (4)$$

بررسی رابطه علی میان دو متغیر با توجه به معادلات (۳) و (۴) به صورت زیر بیان می‌شود. گفته می‌شود رابطه علیت یک‌طرفه از سوی ICON به MID برقرار است اگر در معادله (۱) حداقل یکی از  $\beta$ ها صفر نباشند اما در معادله (۲) تمامی  $\delta$ ها صفر باشند رابطه یک‌طرفه از MID به ICON وجود دارد. اگر در معادله (۱) تمامی  $\beta_1$ ها صفر باشند و در معادله (۲) حداقل یکی از  $\delta$ ها صفر نباشند، رابطه علیت دوطرفه بین MID و ICON وجود دارد اگر حداقل یکی از  $\beta_1$ ها و یکی از  $\delta$ ها مخالف صفر باشند و در صورتی که همگی صفر باشند رابطه علیت میان این دو وجود ندارد.

در این قسمت رابطه علی میان مخارج نظامی آمریکا، مخارج نظامی کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا و میزان درگیری‌های داخلی در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا بررسی می‌شود. اطلاعات مخارج نظامی کشورها از اطلاعات پایگاه مخارج نظامی مؤسسه تحقیقات بین‌المللی صلح استکهلم<sup>۱</sup> اخذ شده است. همچنین اطلاعات مربوط به درگیری داخلی

1. Stockholm International Peace Research Institute (SIPRI)

2. SIPRI Military Expenditure Database

کشورهای خاورمیانه از راهنمای بین‌المللی ریسک کشورها<sup>۱</sup> اخذ شده است. نتایج برآورد معادلات (۱) تا (۴) در جدول ۴ ارائه شده است. ابتدا معادلات (۱) و (۲) (یعنی علت میان مخارج نظامی آمریکا و مخارج نظامی کشورهای خاورمیانه) مورد آزمون قرار گرفته است. فرضیه صفر معادله (۱) این است که مخارج نظامی آمریکا علت مخارج نظامی کشورهای خاورمیانه نیست. این فرضیه براساس نتایج آزمون علیت گرنجر رد می‌شود. به عبارتی براساس نتیجه این آزمون مخارج نظامی آمریکا علت مخارج نظامی کشورهای خاورمیانه می‌باشد و سبب تغییر در آن می‌شود. فرضیه صفر معادله (۲) این است که مخارج نظامی کشورهای خاورمیانه علت مخارج نظامی آمریکا نیست. این فرضیه براساس نتایج آزمون علیت گرنجر رد نمی‌شود. به عبارتی براساس نتیجه این آزمون مخارج نظامی کشورهای خاورمیانه علت مخارج نظامی آمریکا نمی‌باشد و سبب تغییر در آن نمی‌شوند. از براینده این دو آزمون این نتیجه حاصل می‌شود که با وجودی که عمده واردکنندگان تجهیزات نظامی آمریکا کشورهای عربی خاورمیانه می‌باشند، با این وجود مخارج نظامی این کشورها اثرگذار بر مخارج نظامی آمریکا نبوده و برعکس این مخارج نظامی آمریکا است که علت و تعیین‌کننده مخارج نظامی کشورهای خاورمیانه است.

جدول ۴. نتایج آزمون علیت

Prob	آماره F	فرضیه صفر (Null Hypothesis)	علیت میان
۰/۰۰	۶/۲۶	مخارج نظامی آمریکا علت مخارج نظامی کشورهای خاورمیانه نیست.	مخارج نظامی آمریکا و مخارج نظامی کشورهای خاورمیانه
۰/۶۵	۰/۴۴	مخارج نظامی کشورهای خاورمیانه علت مخارج نظامی آمریکا نیست.	مخارج نظامی کشورهای خاورمیانه
۰/۰۰	۸/۳۱	درگیری داخلی در کشورهای خاورمیانه علت مخارج نظامی در این کشورها نیست.	مخارج نظامی کشورهای خاورمیانه
۰/۶۰	۰/۵۳	مخارج نظامی کشورهای خاورمیانه علت درگیری داخلی در این کشورها نیست.	و درگیری داخلی در این کشورها

در ادامه معادلات (۳) و (۴) (یعنی علت میان مخارج نظامی کشورهای خاورمیانه و

درگیری داخلی در این کشورها) مورد آزمون قرار گرفته است. فرضیه صفر معادله (۳) این است که درگیری داخلی در کشورهای خاورمیانه علت مخارج نظامی در این کشورها نیست. این فرضیه براساس نتایج آزمون علیت گرنجر رد می‌شود. به عبارتی براساس نتیجه این آزمون درگیری داخلی در کشورهای خاورمیانه علت مخارج نظامی در این کشورهاست و سبب تغییر در آن می‌شود. فرضیه صفر معادله (۴) این است که مخارج نظامی کشورهای خاورمیانه علت درگیری داخلی در این کشورها نیست. این فرضیه براساس نتایج آزمون علیت گرنجر رد نمی‌شود. به عبارتی براساس نتیجه این آزمون مخارج نظامی کشورهای خاورمیانه علت درگیری داخلی این کشورها نمی‌باشد و سبب تغییر در آن نمی‌شوند. به عبارتی با توجه به این نتایج که درگیری داخلی در کشورهای خاورمیانه علت مخارج نظامی در این کشورهاست، می‌توان به این ابزار سیاستی از سوی فروشندگان سلاح در دنیا از جمله مجتمع‌های نظامی - صنعتی آمریکا دست یافت که با ایجاد ناآرامی و درگیری درونی در کشورهای خاورمیانه می‌توان تقاضای آنها برای واردات تجهیزات نظامی را افزایش داده و سودآوری تولید اسلحه مجتمع‌های نظامی - صنعتی را تضمین کرد. مسیرهای این دو اثرگذاری به‌دست آمده از آزمون علیت در غالب تئوری جنگ افروزی در تمدن‌های ناسازگار توجیه‌پذیر است.

#### ۴-۲-۳. پیشنهاد برای مقابله

ایران برای جلوگیری از اقدامات نظامی آمریکا از طریق ساخت گروه‌های تروریستی باید ریسک بحرانی اقدامات نظامی آنها را بالا ببرد. برای مثال اگر مطلوبیت کشور آمریکا ( $U^S$ ) در موقعیت‌های مختلف نظامی آمریکا و کشور مقابل (درون تمدن اسلامی) به این صورت تعریف شود:  $U_{\alpha,\beta}^{US}$  که در آن اگر هر دو کشور در شرایط صلح باشند  $\alpha = nA$  و  $\beta = nA$  هستند. اگر آمریکا در شرایط حمله باشد ( $\alpha = A$ ) کشور اسلامی به احتمال  $q$  تلافی می‌کند ( $\beta = R$ ) و با احتمال  $1-q$  تلافی نمی‌کند ( $\beta = nR$ ). در این شرایط کشور اسلامی باید میزان احتمال خطر ( $q$ ) برای آمریکا در مورد اقدامات تلافی جویانه را به گونه‌ای تعیین کند که شرط زیر برقرار شود:

$$U_{nA,nA}^{US} > qU_{A,R}^{US} + (1-q)U_{A,nR}^{US}$$

به عبارتی باید مقدار  $q$  (احتمال تلافی از طرق مختلف) به میزانی تعیین شود که آمریکا برای حداکثرسازی مقدار مورد انتظار مطلوبیتش، وضعیت خودداری حمله را انتخاب کند. بر

این اساس راهکارهایی چون سوق دادن گروه‌های تروریستی ایجاد شده توسط آمریکا به داخل تمدن غربی و تحمیل هزینه به کشورهای غربی یک راهکار مقابله است. یا افزایش هزینه کشورهای غربی در نتیجه اعمال تروریست‌ها در کشورهای اسلامی از جمله درخواست کمک به کشورهای آسیب‌دیده یا سوق آوارگان ناشی از فعالیت‌های تروریست‌ها به کشورهای غربی برای افزایش هزینه آنها هم‌زمان با گسترش تروریست‌ها. به عبارتی باید با یک سری سیاست‌گذاری‌ها گسترش تروریست‌ها را با افزایش هزینه برای تمدن غرب و ضعیف شدن تروریست‌ها را با کاهش هزینه آنها برای تمدن غرب متصل کرد.

برای جلوگیری از اقدامات نظامی و تروریستی کشورهای اسلامی که به دلیل محدودیت اطلاعات (غفلت) یا یکی بودن تابع مطلوبیتشان با آمریکا (خیانت به تمدن اسلامی) با سیاست‌های آمریکا همراهی می‌کنند باید با دو استراتژی برخورد کرد. اگر این همراهی به دلیل وجود اطلاعات نامتقارن و محدود است، استراتژی بهینه افزایش اطلاعات این کشورها از طریق افزایش مذاکرات و توجیه منطقی آنهاست.

در صورتی که این همراهی ناشی از یکی بودن تابع مطلوبیت این کشورها با آمریکا است اقدام عملی در مقابل آنها باید مشابه اقدام در مقابل آمریکا باشد به این معنی که ریسک بحرانی اقدامات نظامی و تروریستی آنها را بالا برد. برای مثال اگر به این نتیجه رسیدیم که عربستان به عنوان یکی از کشورهای خائن به تمدن اسلامی با سیاست‌های اقتصاد سیاسی آمریکا برای تضعیف تمدن اسلامی همراهی می‌کند. اگر مطلوبیت کشور عربستان ( $SA$ ) در موقعیت‌های مختلف نظامی به صورت  $U_{\alpha,\beta}^{SA}$  تعریف شود در مقابل این کشور یک کشور اسلامی دیگر قرار دارد که وفادار به تمدن اسلامی است. همانند قبل اگر هر دو کشور در شرایط صلح باشند  $\alpha = nA$  و  $\beta = nA$  هستند. اگر عربستان در شرایط حمله باشد  $\alpha = A$  کشور اسلامی به احتمال  $p$  تلافی می‌کند ( $\beta = R$ ) و با احتمال  $1-p$  تلافی نمی‌کند ( $\beta = nR$ ). در این شرایط کشور اسلامی وفادار به تمدن اسلامی باید میزان احتمال خطر ( $p$ ) برای عربستان در مورد اقدامات تلافی‌جویانه را به گونه‌ای تعیین کند که شرط زیر برقرار شود:

$$U_{nA,nA}^{SA} > pU_{A,R}^{SA} + (1-p)U_{A,nR}^{SA}$$

به عبارتی باید مقدار  $p$  (احتمال تلافی از طرق مختلف) به میزانی تعیین شود که عربستان

برای حداکثرسازی مقدار مورد انتظار مطلوبیتش، وضعیت خودداری حمله را انتخاب کند.



## منابع و مأخذ

۱. ابوالحسن شیرازی، حبیب‌اله (۱۳۹۰). «القاعده و آمریکا، تهدید یا بهانه برای جنگ»، پژوهشنامه روابط بین‌الملل (علوم سیاسی و روابط بین‌الملل). دوره ۴، ش ۱۵.
۲. ازغندی، علی‌رضا و جلیل روشندل (۱۳۸۲). مسائل نظامی و استراتژیک معاصر، تهران، انتشارات سمت.
۳. بوتول، گاستون (۱۳۷۴). جامعه‌شناسی جنگ، ترجمه هوشنگ فرخ‌جسته، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۴. پیترز، جان (۱۳۷۸). معماری نظامی آمریکا، ترجمه حسین محمدی نجم، تهران، انتشارات دوره عالی جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
۵. حسین‌زاده، اسماعیل (۱۳۸۹). اقتصاد سیاسی نظامی‌گری آمریکا، ترجمه پرویز امیدوار، تهران، نشر نی.
۶. رضایی، علی‌رضا (۱۳۸۹). «نظم ایده‌محور: الگوی ایالات متحده آمریکا از نظم در نظام بین‌الملل پساجنگ سرد»، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌الملل، ش ۳.
۷. سلیمی‌بنی، صادق (۱۳۹۲). «روابط نظامی و تسلیحاتی شمال و جنوب: بررسی موردی مجتمع‌های نظامی صنعتی ایالات متحده آمریکا»، پژوهشنامه روابط بین‌الملل (علوم سیاسی و روابط بین‌الملل)، دوره ۶، ش ۲۴.
۸. شولزینگر، رابرت (۱۳۷۹). دیپلماسی آمریکا در قرن بیستم، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل وزارت امور خارجه.
۹. گری، کالین (۱۳۷۹). سلاح جنگ‌افروز نیست: سیاست، استراتژی و فناوری نظامی، ترجمه احمد علیخانی، تهران، انتشارات دوره عالی جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
۱۰. گلخندان، ابوالقاسم (۱۳۹۳). «بررسی و مقایسه تطبیقی تأثیر هزینه‌های نظامی بر رشد اقتصادی کشورهای منتخب در حال توسعه و توسعه‌یافته: رهیافت GMM سیستمی»، فصلنامه تحقیقات توسعه اقتصادی، دوره ۴، ش ۱۵.
۱۱. محمدنیا، مهدی (۱۳۸۲). مجتمع‌های نظامی - صنعتی و نقش آن در ساختار سیاسی - اقتصادی پاکستان و ایران، قم، مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم.
۱۲. محمدی، منوچهر (۱۳۸۷). «برخورد تمدن‌ها یا برخورد با نظام سلطه (پارادایم جدید در روابط بین‌الملل)، حکومت اسلامی، سال سیزدهم، ش ۲.
13. Bell, Charles, Sheila D. Collins, Helen Lachs Ginsburg and Mary Malloy (2004). *The Permanent War Economy: Real Security or False Promise?*, National Jobs for all Coalition, Special Report.
14. Brzoska, M. (1995). "World Military Expenditures", *Handbook of Defense Economics*, 1.
15. Budget Authority by Function and Subfunction: 1976-2019, <http://www.gpo.gov/fdsys/search/pagedetails.action?granuleId=BUDGET-2015-TAB-5-1&packageId=BUDGET-2015-TAB&fromBrowse=true>.
16. Bush, W. George (1999). "A Period of Consequences", *The Citadel*, South Carolina, September 23.
17. Dallek, R. (1995). *Franklin D. Roosevelt and American Foreign Policy, 1932-1945: with a New Afterword*, Oxford University Press.

18. DeGrasse, R. (1983). *Military Expansion, Economic Decline*, ME Sharpe.
19. Desch, Michael (2006). "Civil-Militarism: The Civilian Origins of the New American Militarism", *Orbis*, Vol. 50, Issue 3.
20. Dunne, P., R. Smith and D. Willenbockel (2005). "Models of Military Expenditure and Growth: A Critical Review", *Defense and Peace Economics*, 16(6).
21. Fukuyama, F. (2006). *The End of History and the Last Man*, Simon and Schuster, Global Terrorism Database.
22. Hartly, K. (2005). "Defense Spending and its Impact on the National Economy", *Center of Defense Economics*, University of York.
23. Hartung, W. D. (2003). *How Much are you Making on the War, Daddy? A Quick and Dirty Guide to War Profiteering in the George W. Bush Administration*, Nation Books.
24. Higgs, Robert (2004). *The Defence Budget is Bigger than you Think*, Sun, January 18, 2004, Also Published in The San Francisco Chronicle.
25. Hossein-Zadeh, I. (2006). *The Political Economy of US Militarism*, Palgrave Macmillan.
26. <http://data.worldbank.org/data-catalog/world-development-indicators>.
27. <http://www.independent.org/newsroom/article.asp?id=1253>.
28. [http://www3.citadel.edu/pao/addresses/pres\\_bush.html](http://www3.citadel.edu/pao/addresses/pres_bush.html).
29. <https://www.start.umd.edu/gtd>.
30. Huntington, S. P. (1996). *The Class of Civilizations and the Remaking of World Order*, Penguin Books India.
31. Hurlin, C. (2004). "Testing Granger Causality in Heterogenous Panel Data Models with Fixed Coefficients", LEO, University of Orléans.
32. International Country Risk Guide (ICRG), <https://www.prsgroup.com/about-us/our-two-methodologies/icrg>
33. Konya, L. (2006). "Exports and Growth: Granger Causality Analysis on OECD Countries with a Panel Data Approach", *Economic Modelling*, Vol. 23.
34. Krueger, A. B. (2008). *What Makes a Terrorist: Economics and the Roots of Terrorism?*, Princeton University Press.
35. Mills, C. W. (1982). *The Power Elite*, Oxford University Press.
36. Myo, K. M. (2013). "Military Expenditures and Economic Growth in Asia", *Annual International Conference on Economics and Security*, Stockholm International Peace Research Institute (SIPRI).
37. SIPRI Milex data 1988-2013, [https://www.sipri.org/research/armaments/milex/milex\\_database/milexdata1988-2012v2.xsls/view](https://www.sipri.org/research/armaments/milex/milex_database/milexdata1988-2012v2.xsls/view).
38. The White House (2015). National Security Strategy, [https://www.whitehouse.gov/sites/default/files/docs/2015\\_national\\_security\\_strategy.pdf](https://www.whitehouse.gov/sites/default/files/docs/2015_national_security_strategy.pdf)
39. Vilmar, Fritz (1973). "Military-industrial Complex in West Germany and the Consequence for Peace Policy", *Journal of Peace Research* 10 (3).
40. Wray, L. R. (2004). "The Case for Rate Hikes: Did the Fed Prematurely Raise Rates?", (No. ppb\_79), Levy Economics Institute.
41. Yildirim, J., N. Ocal and H. Keskin (2011). "Military Expenditure, Economic Growth and Spatial Spillovers: A Global Perspective", International Conference on Applied Economics.